



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

# خانہٴ ہمایوی

## خانہٴ ماذون

در شرح حال چہارادہ معصوم علیہم السلام  
امام حسین مجتہبی علیہ السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خانه‌های مازون در شرح حال چهارده معصوم علیهم السلام قسمت مربوط به امام حسن مجتبی (ع)

نویسنده:

محمد باقر مدرس بستان آبادی

ناشر چاپی:

سازمان تبلیغات اسلامی، شرکت چاپ و نشر بین الملل

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۸	خانه‌های ماذون در شرح حال چهارده معصوم علیهم‌السلام قسمت مربوط به امام حسن مجتبی (ع)
۸	مشخصات کتاب
۸	امام حسن مجتبی (ع)
۸	اشاره
۹	زید بن حسن، متولی صدقات رسول الله
۹	حسن مثنی و حجاج بن یوسف
۱۰	آنچه رسول الله در مدح امام حسن گفته
۱۰	علل صلح امام حسن
۱۰	ترسیم کلی مفید از لشکر امام حسن
۱۱	نومیدی امام از عراقیها
۱۲	خطابه‌ی امام حسن در مسجد کوفه
۱۲	خطبه‌ی رسوا کننده‌ی معاویه
۱۳	معاویه در فکر براندازی اسلام بود
۱۴	بی‌دینی معاویه در نظر علمای معتزلی
۱۴	دروغ معاویه و پاسخ امام حسن
۱۴	فضولی معاویه و پاسخ امام
۱۵	منزعه‌ی امام حسن در کاخ معاویه
۱۶	سخن عمر بن عثمان را بشنوید
۱۶	سخنان عمرو عاص
۱۷	گفتار عتبه بن ابوسفیان
۱۷	ولید بن عقبه چه گفت
۱۷	مغیره بن شعبه سخن می‌گوید

- سخنان آتشین امام حسن ..... ۱۷
- فرار عمر از جنگ و پیروزی علی ..... ۱۸
- علی در غزوه‌ی تبوک ..... ۱۹
- لعن ابوسفیان در هفت مورد از زبان پیامبر ..... ۱۹
- پاسخ امام به عمر بن عثمان ..... ۲۰
- پاسخ امام به عمرو بن عاص ..... ۲۰
- پاسخ امام به ولید ..... ۲۱
- پاسخ امام حسن به عقبه بن ابوسفیان ..... ۲۱
- پاسخ به مغیره ..... ۲۲
- واکنش مروان ..... ۲۳
- مروان بن حکم از امام حسن چه شنید ..... ۲۴
- جواب ام‌الفضل و تعبیر پیامبر ..... ۲۴
- سخاوت امام حسن ..... ۲۴
- حفظ قرآن در طفولیت ..... ۲۵
- عظمت امام حسن در مدینه ..... ۲۵
- بردباری امام حسن ..... ۲۶
- حج و عبادت امام حسن ..... ۲۶
- عامل مسمومیت امام حسن ..... ۲۷
- انتشار خبر رحلت امام حسن و شادی معاویه ..... ۲۸
- عایشه و جواب ابن عباس ..... ۲۸
- جنازه در بقیع دفن می‌شود ..... ۲۹
- اولاد امام حسن و حسن مثنی ..... ۳۰
- اشاره ..... ۳۰
- عمر، قاسم و عبدالله ..... ۳۰

- ۳۱ ..... نوادگان امام حسن
- ۳۱ ..... اشاره
- ۳۲ ..... داعی کبیر، امیرحسن بن زید
- ۳۲ ..... داعی صغیر
- ۳۲ ..... فتوت داعی صغیر با مردی از قبیله‌ی بنی‌امیه
- ۳۲ ..... محمد بن زید، تندیس جوانمردی
- ۳۳ ..... اولاد حسن بن حسن
- ۳۳ ..... پاورقی
- ۳۹ ..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## خانه‌های مازون در شرح حال چهارده معصوم علیهم‌السلام قسمت مربوط به امام حسن مجتبی (ع)

### مشخصات کتاب

سرشناسه : مدرس بستان آبادی محمد باقر، ۱۳۰۷-

عنوان و نام پدیدآور : خانه‌های مازون در شرح حال چهارده معصوم علیهم‌السلام تالیف محمدباقر مدرس بستان آبادی

مشخصات نشر : تهران سازمان تبلیغات اسلامی شرکت چاپ و نشر بین‌الملل ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری : بیست ۵۴۵ص.

شابک : ۳۵۰۰۰ ریال ؛ ۸۰۰۰۰ ریال چاپ سوم ۹۷۸-۹۶۴-۷۱۲۶-۸۰-۹ :

یادداشت : چاپ دوم: پاییز ۱۳۸۵.

یادداشت : چاپ سوم: ۱۳۹۰.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

یادداشت : نمایه.

موضوع : چهارده معصوم -- سرگذشتنامه

موضوع : ائمه اثناعشر -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده : سازمان تبلیغات اسلامی. شرکت چاپ و نشر بین‌الملل

رده بندی کنگره : BP۳۶/م۳۵۷خ۲ ۱۳۸۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی : م۸۳-۲۷۴۹

### امام حسن مجتبی (ع)

#### اشاره

نام او حسن است و رسول اکرم کنیه‌ی ابومحمد را برای او برگزیده و جز آن کنیه‌ای ندارد. مشهورترین القاب او مجتبی زکی، تقی و سبط است. پدرش علی (ع) و مادر او فاطمه‌ی زهراست.

ولادت او در شب پانزدهم رمضان سال سوم هجرت بوده است. البته دوم رمضان را نیز گفته‌اند. شهادت آن حضرت در ۲۸ صفر سال پنجاهم هجری روی داده است.

مدت عمر شریف آن امام، ۴۷ سال و مدت امامتش ده سال بوده است.

بنا به نقل مفید - علیه الرحمه - امام حسن (ع) ۱۵ فرزند داشته: زید بن حسن و دو خواهرش ام‌حسن و ام‌حسین، که مادرشان ام‌بشیر دختر ابن مسعود بن عقبه بن عمرو بن ثعلبه‌ی خزرجه است. فرزند چهارم آن حضرت حسن بن حسن، «حسن مثنی» است که مادر او خوله است. پنجم، ششم و هفتم عمرو بن حسن و برادران او قاسم و عبدالله هستند که مادرشان ام‌ولد است. فرزند هشتم نیز عبدالرحمان است که مادر او باز ام‌ولد است. نهم، دهم و یازدهم حسن بن حسن ملقب به اثرم

[۱] و برادر او طلحه و خواهر آنها فاطمه است که مادرشان ام‌اسحاق دختر طلحه است. دوازدهم تا پانزدهم نیز ام‌عبدالله، فاطمه،

اسلمه و رقیه است که اینان از مادران مختلفند. [۲] در مجموع هشت پسر و هفت دختر هستند.



**زید بن حسن، متولی صدقات رسول الله**

زید بن حسن متولی صدقات رسول الله (ص) و مرد بزرگوار، جلیل‌القدر، کریم‌الطبع و دل‌بازی بود. مردم برای حل مشکل به سراغ او می‌آمدند. وقتی سلیمان بن عبدالملک به خلافت رسید به حاکم مدینه دستور داد او را برکنار کردند. عمر بن عبدالعزیز او را به سمت خویش بازگردانید و گفت او شریف بنی‌هاشم است. در نود سالگی در مدینه فوت کرد. او ابدا دعوی امامت نکرد و کسی هم از دوستانش چنین ادعایی را نکرده است. شاعران در مرگ او مرثیه‌هایی گفته‌اند، از جمله محمد بن بشر خارجی گوید:

[ صفحه ۱۱۸ ]

إذا نزل ابن مصطفی بطن تلعة

نفی جذبها و اخضر بالنبت عودها [۳].

قدامة بن ابوجحی گوید:

فان یکن زید غالت الأرض شخصه

فقد بان معروف هناک وجود [۴].

و اما حسن مثنی مردی بسیار جلیل‌القدر، فاضل و پرهیزکار، و در زمان حیات علی (ع) متولی صدقات امیرالمؤمنین بود. جریان او با حجاج شنیدنی است.

**حسن مثنی و حجاج بن یوسف**

زبیر بن بکار گوید: هنگامی که حجاج بن یوسف والی مدینه بود روزی با مویز حسن بن حسن مواجه شد. حجاج به آقازاده گفت: عمر بن علی را هم همراه خود کن و او را هم در صدقات پدرش شرکت بده. حسن مثنی جواب داد: من کسی را که علی (ع) داخل نکرده داخل نمی‌کنم. حجاج گفت: من او را همراه تو قرار می‌دهم. حسن مثنی خودداری کرد و در حالی که به او توجهی نداشت بیرون آمد و یگراست به شام رفت و به دیار عبدالملک رسید و اذن ورود خواست. یحیی بن ام‌حکم به او رسید و از او حالی پرسید و از علت آمدن به شام پرسید. او علت آمدنش را گفت. یحیی وعده داد نزد عبدالملک به نفع او سخن گوید. هنگامی که حسن بر عبدالملک وارد شد او را تحویل گرفت و به وی خوش آمد گفت و مقدمش را گرامی داشت. بسیار پیر شده بود، لذا عبدالملک از علت پیری پرسید. یحیی در پاسخ سبقت گرفت. گفت: یا امیرالمؤمنین! پیری او مانع از آمال و آرزوهای اهل عراق که همیشه آرزوی خلافت او را دارند می‌شود.

این مرد خائن در حضور حسن سعایت او را می‌کرد و لکن عبدالملک اعتنا نکرد و به سخن او گوش نداد.

به حسن گفت: من شکایت تو را می‌پذیرم و برای حجاج می‌نویسم که به حقوق تو تجاوز نکند. سپس صله و هدایای زیادی به او داد و هنگامی که از دربار عبدالملک بیرون آمد یحیی بن ام‌حکم را دید و شدیداً به او پرخاش کرد و گفت: ای مرد خائن! این چه

وعده‌ی کمک کردن بود که به من دادی؟ یحیی گفت: ساکت باش. من ریشه‌ی تو را کنده بودم و اگر هیبت تو نبود حاجت تو را ابدًا روا نمی‌کرد. [۵] این همان حسن بود که در کربلا در رکاب عمویش حضور داشت و در میدان جنگ حاضر شد و در میان مجروحان افتاد و رمقی برای او مانده بود. ابن‌ماجه که دایی او بود وساطت نمود و او را معالجه کرد و به مدینه بازگردانید.

### آنچه رسول الله در مدح امام حسن گفته

رسول خدا فرموده: ان الحسن ابني سيصلح بن بين الفتنين [۶] و باز فرمود: اللهم اني احبه فاحبه و احب من يحبه؛ [۷] خدایا من، حسن را دوست دارم. تو نیز او را دوست بدار و کسی که او را دوست می‌دارد را نیز دوست بدار. روایات در مورد بوسه‌ی رسول الله بر امام حسن بسیار است. [۸]. همچنین روایات در مورد آقای جوانان بهشت بودن حسن و حسین نیز بسیار است. [۹] آیات تطهیر و مباحله و آیه‌ی مودت نیز شامل حال امام حسن مجتبی (ع) می‌شود.

### علل صلح امام حسن

امام صادق (ع) می‌فرماید: امام حسن در جواب کسانی می‌گفتند: یا مذل المؤمنین؛ ای ذلیل کننده‌ی مؤمنان، فرمود: ما انا مذل المؤمنین ولکنی معز المؤمنین انی لما رأیتکم لیس لکم علیهم قوه سلمت الأمر لأبقی انا و انتم بین اظهرهم كما عاب العالم السفینه لتبقی اصحابها و کذالك نفسی و انتم لتبقی بینهم. [۱۰] من ذلیل کننده‌ی مؤمنان نیستم بلکه عزیز کننده‌ی آنهایم. من وقتی دیدم شما قوه و نیروی مقابله ندارید، امر رهبری را به معاویه تسلیم کردم تا در میان آنها خود و شما را نگه دارم. همان‌طور که عالم (خضر) کشتی را معیوب کرد تا صاحبان و سرنشینان آن را حفظ کند، من نیز در میان دشمن نفس خود و شما را نگه داشتم. این صلح مانند صلح حدیبیه بسیار پرمحتوا بود. این صلح مورد خشم و اعتراض یاران امام قرار گرفت، غافل از اینکه اگر امام می‌جنگید، نسل خود و امام حسین و خاندان علی و همه‌ی اهل بیت قطع می‌شد و به طور کلی خلع سلاح می‌شدند و دیگر برای اسلام حامی و مبلغ و طرفدار باقی نمی‌ماند. به همین دلیل امام حسین این صلح را پذیرفت و وقتی به امام حسن (ع) گفت: ماذا دعاك الی تسلیم الخلفه؛ چه چیز تو را وادار به تسلیم خلافت کرد، امام در جواب فرمود: الذی دعا ابوک فیما تقدم؛ آن عللی که پیشتر از این پدرت را به صلح وادار کرد. لذا امام حسین، وقت ورود به حضور امام حسن گریان بود اما وقتی بیرون آمدند شاداب بیرون آمد. [۱۱].

### ترسیم کلی مفید از لشکر امام حسن

مرحوم شیخ مفید لشکریان امام حسن را بخوبی بررسی و غربال کرده و می‌گوید: امام مردم را به جهاد دعوت کرد ولی آنها سستی و بی‌میل از خود نشان دادند؛ سپس با سرعت آماده‌ی پیکار

[ صفحه ۱۲۰ ]

شده و در رکاب آن حضرت به راه افتادند.

لکن آنها گروه‌های مختلفی بودند: برخی شیعه و بعضی خوارجی بودند که قصد جنگ با معاویه داشتند اما برخی دیگر آشوبگرانی بودند که جز غارتگری هدفی نداشتند. بعضی نیز تردید داشتند که آیا وارد جنگ شوند یا نه؟ برخی متعصب بودند و اینان ابدًا به

دین اعتنا نداشتند و تابع رؤسای قبایل خود بودند. [۱۲] البته با توجه به نزدیکی زمان شیخ مفید (ره) این تقسیم‌بندی بسیار دقیق و درخور توجه است و مسلم است که چنین سپاه درهم ریخته‌ای محکوم به شکست است.

امام حسن با چنین لشکری بسرعت کوفه را به سوی مداین ترک کرد و در حومه‌ی شهر اردو زد و این در حالی بود که قیس بن سعد و پیشقراولان قبلا به مقصد رسیده و قرارگاه خود را در مقابل ارتش شام محکم کرده بودند. معاویه کوشید با دادن رشوه‌ی یک میلیون درهمی به قیس او را از لشکر امام حسن فراری دهد اما قیس کسی نبود که رشوه را از معاویه بپذیرد و به امام خود خیانت کند. لذا پیشنهاد او با اهانت مردود شد و گفت: تو می‌خواهی مرا در دینم فریب دهی؟! [۱۳].

معاویه همین که از قیس مایوس شد به عبیدالله بن عباس پیشنهاد مشابهی داد. وی آن را پذیرفت و شبانه به سوی معاویه فرار کرد. [۱۴] با رفتن عبیدالله، در لشکر امام ضعف و سستی پدیدار شد و لشکریان امام فوج فوج به سوی معاویه فرار کردند.

معاویه قبلا کسانی را فرستاده بود تا در میان لشکر امام حسن روحیه‌ها را تضعیف کنند. همچنین مغیره بن شعبه، عبدالله بن عامر و عبدالله بن ام‌حکم را نزد امام حسن فرستاد و این وقتی بود که امام در خیمه‌ی خود در مداین فرود آمده بود. وقتی آنها از نزد امام بازگشتند، این دروغ را اشاعه دادند که امام حسن به نفع معاویه کنار رفت و پسر پیامبر با این عمل خونها را حفظ نمود! سربازان امام با شنیدن این شایعه به امام حمله کردند و خیمه‌ی او را غارت نمودند و امام بر اسب خود سوار شد و از ساباط به راه افتاد. حراج بن سنان اسدی در کمین آن حضرت بود و با خنجر جراحی شدید به ران امام وارد کرد و سرانجام امام را به مداین بردند.

### نومیدی امام از عراقیها

امام پس از ناامیدی از لشکر خود نامه‌ای بدین شرح به معاویه نوشت و کناره‌گیری خود را از خلافت اعلان کرد: اما بعد، تلاش من در احیای حق و میراندن باطل سرانجام به ناامیدی انجامید و کار تو کار کسی است که به مرادش رسیده باشد. من بناچار از خلافت برکنار می‌شوم و آن را به تو وا

[ صفحه ۱۲۱ ]

می‌گذارم. هر چند که کناره‌گیری من شری است برای تو در روز قیامت و زود پشیمان می‌شوی، ای معاویه! چنانکه جز تو هم از کسانی که برای باطل قیام کردند یا از حق دست برداشتند پشیمان شدند. البته آنگاه که پشیمانی سودی نبخشید! [۱۵].

امام، عبدالله بن نوفل را به سوی معاویه فرستاد تا منویات امام را با پیشنهاد صلح و مواد صلحنامه با معاویه در میان گذارد. عبدالله با معاویه ملاقات کرد و گفت: من نماینده‌ی تام‌الاختیار امام هستم تا درباره‌ی مواد صلحنامه با تو مذاکره کنم. معاویه با خوشحالی ورقه‌ی سفیدی را امضا نمود و ذیل آن را مهر کرد و به عبدالله داد و گفت: امام حسن هر چه خود می‌خواهد بر آن بنویسد. معاویه از اطرافیان خود نیز خواست آن را امضا و مهر کنند.

عبدالله ورقه را نزد امام آورد و گفت: معاویه کلیه‌ی موادی را که خواسته بودیم قبول کرد و شما آنچه را می‌خواهید می‌توانید در این ورقه‌ی سفید مرقوم بفرمایید. سرانجام امام مجتبی با موافقتنامه‌ی امضا شده به کوفه بازگشت. به دنبال آن معاویه با نیروهای نظامی خود به فرماندهی خالد بن عرفطه [۱۶] به شهر کوفه رسید و از باب الفیل وارد مسجد جامع شد. [۱۷].

گروه‌های مختلف یکی پس از دیگری با وی بیعت کردند. احساسات مردم در این بیعت نسبت به معاویه متفاوت بود. بسیاری از آنها ملاحظه‌ی سیاست وقت و منافع خود را در بیعت منظور می‌کردند. برخی از آنها به جای دست، پای معاویه را می‌بوسیدند و جمعی دیگر هرگز نمی‌توانستند تنفر و حتی دشمنی خود را نسبت به معاویه پنهان سازند و ناچار بودند خود را با شرایط و اوضاع

پیش آمده سازگاری دهند. [۱۸].

### خطابه‌ی امام حسن در مسجد کوفه

معاویه و عمرو عاص اصرار کردند که امام حسن نیز سخن گوید: سخنرانی امام حسن در این مجلس برخلاف منظور معاویه بود و از هر لحاظ مهم و مورد توجه است. طبق نقل مسعودی و طبری امام حسن خطاب به مردم کوفه فرمود: فان الله هداکم باولنا و حفظ دمائکم باخرنا لهذا الأمر مدّة و الدنيا دول! قال الله عزوجل لنبیہ محمد (ص) قل ان ادري اقريب ام بعيد ما توعدون. ثم قال فی کلامه

[ صفحه ۱۲۲ ]

ذالک: يا اهل الكوفة لو لم تذهل نفسی عنکم الا لثلاث خصال لذهلت: مقتلکم لأبی و سلبکم ثقلی و طعنکم فی بطنی. ای مردم! خداوند شما را به وسیله‌ی اول ما اهل بیت (محمد و علی) هدایت کرد و خونهای شما را به وسیله‌ی آخر ما (که منظور خودش است) حفظ فرمود و این امر (خلافت)، مدتی دارد و دنیا چیزی فانی و زودگذر است و اصولاً دنیا بی ثبات و بی‌قرار است. خداوند به پیامبرش فرمود: بگو که نمی‌دانم این (وعده‌ی عذاب) به شما نزدیک است. یا از شما دور است؟ (انبیاء / ۱۰۹). تمثل امام با آیه از این جهت است که شاید این همه آزمایش، برای زمان محدود باشد.

سپس امام اختصاصاً مردم کوفه را خطاب کرد و فرمود: ای مردم کوفه! من از شما دل‌سرد نشدم مگر به سبب سه چیز: اول آنکه پدرم را کشتید. دوم آنکه اثاثم را غارت کردید و دیگر شکمم را دریدید! [۱۹].

ابوالفرج اصفهانی جمله‌ی دیگری از سخنان امام - علیه‌السلام - را نقل کرده. امام می‌فرماید: انما الخلیفه من سار بکتاب الله و سنّه نبیه (ص) و لیس الخلیفه من سار بالجور، ذالک ملک ملک ملک ملکاً یتمتع قليلاً ثم تقطع لذته و تبقى تبعته؛ خلیفه کسی است که در راه خدا و سنت پیامبر حرکت کند. خلیفه نباید به راه جور و ستم باشد و چنین فردی پادشاه است که سلطنت را به چنگ آورده تا در آن چند روزی حکمرانی کند. بهره‌ی او اندک است و آثار شوم آن باقی خواهد ماند. [۲۰].

### خطبه‌ی رسوا کننده‌ی معاویه

معاویه در خطبه‌ی اولین نماز جمعه در کوفه خود را رسوا کرد و خون عثمان را بهانه‌ی خلافت خود کرد و مردم فهمیدند که او به هیچ اصول و مبنایی پایبند نیست. او گفت: ای مردم! هیچ امتی بعد از پیامبرشان اختلاف نکردند مگر اینکه اهل باطل بر آنان پیروز شد. [۲۱] بعد متوجه شد که با این سخن به باطل بودن خود اقرار کرده و گفت: مگر این امت. معاویه خواست تا حرکت نامشروع خود را مشروع جلوه دهد لذا خون عثمان را عنوان کرد. سپس گفت: مردم! به خدا سوگند من با شما جنگیدم تا شما نمازخوان باشید یا روزه بگیرید یا به حج و خانه‌ی خدا بروید یا زکات بپردازید. شما این کارها را خود به خود به جا می‌آوردید. ولکن قاتلم لأر علیکم و قد اعطانی الله ذلک و انتم کارهون. الا و انی کنت منیت الحسن اشیاء و اعطیته اشیاء و جمیعها قدت قدمی لا افی بشیء منها له؛ بلکه من با شما جنگیدم تا بر شما امیر باشم و حکومت کنم. در حالی که شما آن را خوش ندارید و مکروه شماست، خداوند آن را به من داد و من حسن را آرزومند کردم و وعده‌هایی دادم (اشاره به عهدنامه است) که تمامی آنها زیر پای من است و به هیچ کدام وفا نمی‌کنم. [۲۲].

همین طور هم شد و او به هیچ یک از مواد صلحنامه عمل نکرد و یاران علی را که همه

[ صفحه ۱۲۳ ]

ستارگان زمین و فقیه و راویان حدیث بودند کشت.

امام حسن دیگر در کوفه نماند و با خانواده‌ی خویش کوفه را ترک گفت و تا آخر عمرش در مدینه زندگی کرد. معاویه هر چه از امام حسن خواست تا در جنگ برضد یکی از خوارج شرکت کند امام قبول نکرد و در پاسخ نامه‌ی معاویه نوشت: من جنگ با تو را به منظور برقراری صلح در میان مردم و جلوگیری از خونریزی ترک کردم و هرگز در جنگ شرکت نمی‌کنم. [۲۳].

### معاویه در فکر براندازی اسلام بود

مطرف بن مغیره بن شعبه گوید: همراه پدرم که فرماندار کوفه بود برای ارائه‌ی گزارش کار به شام رفتیم. پدرم هر روز در مجلس معاویه حضور داشت و شبها به منزل برمی‌گشت و سخنان معاویه را برای من نقل می‌کرد و از عقل و زیرکی وی تعجب می‌کرد و می‌گفت: مرد بسیار متین، زیرک و صاحب‌تدبیری است.

برخلاف گذشته شبی به منزل آمد و از شدت ناراحتی شام نخورد و دیدم بسیار غمگین است. ابتدا سکوت اختیار کردم و فکر کردم منشأ ناراحتی چیز خاصی است و یا در مورد فرمانداری اوست. بعد از ساعتی گفتم: پدر چرا این قدر ناراحتی؟ گفت: پسر من! از نزد کثیفترین مردم می‌آیم که بی‌دینتر از او هرگز سراغ ندارم.

سپس گفت: با معاویه خلوت کردم و کسی میان ما نبود. گفتم: یا امیرالمؤمنین! تو بزرگ شده‌ای و دیگر به آمال و آرزوهایت رسیده‌ای. چه می‌شود بعد از این با بنی‌هاشم که ارحام تو هستند احسان نمایی. به خدا قسم کسی در میان آنها نمانده که از او واهمه داشته باشی.

معاویه گفت: هیهات! هیهات مغیره! چه می‌گویی؟ ابوبکر به حکومت رسید و عدالت پیش گرفت و کارهایی کرد و وقتی از دنیا رفت همه چیزش فراموش شد و فقط این ماند که کسی بگوید ابوبکر. پس از او عمر به حکومت رسید و آستین بالا زد و ده سال کار کرد و چون مرد، عملش نیز فراموش شد و تنها نامی از او باقی ماند. بعد از او عثمان حکومت را به دست گرفت و کسی در نسب مانند او نبود و کرد آنچه کرد! وقتی از دنیا رفت نامش و کارش نیز از یاد رفت، مگر آنکه کسی به‌طور عادی می‌گوید عثمان.

اما نام این برادر هاشم (یعنی رسول الله) را هر روز پنج بار در اذانه‌ها و بر فراز مناره‌ها و مسجدها و معبدها فریاد می‌کشند و می‌گویند: اشهد أن محمدا رسول الله. ای مغیره! فکر می‌کنی بعد از این چه عملی باقی خواهد ماند و چه نام نیکی از ما پایدار می‌ماند؟ به خدا سوگند آرام نخواهم گرفت مگر اینکه این نام را در زیر خاک دفن کنم و اثری از آن در روی زمین باقی نگذارم. [۲۴].

مأمون عباسی چون این خبر را شنید دستور داد اشهد أن محمدا رسول الله سر دادند و به

[ صفحه ۱۲۴ ]

شهرها نوشت که معاویه را در بالای منابر لعن کنند. [۲۵].

**بی‌دینی معاویه در نظر علمای معتزلی**

ابن‌ابی‌الحدید پیش از نقل جریان فوق گوید: بسیاری از علمای معتزله معاویه را بی‌دین می‌دانند و تنها به فسق او کفایت نکرده و گویند او ملحد بوده است و به نبوت رسول الله عقیده نداشته. آنان در این ادعا برای خودشان شواهدی زنده از سخنان معاویه آورده‌اند که بر کفر او دلالت دارد: شرب خمر، پوشیدن حریر، استعمال ظروف طلا- و نقره و غذا خوردن در آنها. به این منکر معاویه اعتراض کردند. او در جواب گفت: در رأی من چنین کاری جلال است و من با اخبار پیامبر کاری ندارم [۲۶] و رد خبر رسول الله کفر است و زیاد را به پدرش ابوسفیان الحاق کرد، در حالی که پیامبر فرموده: الولد للفراس و للعاهر الحجر. نیز از آن شواهد، کشتن حجر بن عدی است و اصحاب علی (ع) که از او تاد و زهاد بودند.

ابن‌ابی‌الحدید در شرح خطبه‌ی ۶۰ نهج‌البلاغه آنجا که علی (ع) می‌فرماید: بعد از من خوارج را نکشید برای آنکه کسی که حق را می‌طلبد ولی راهش را پیدا نمی‌کند و به خطا می‌رود مانند کسی نیست که باطل را می‌جوید و آن را به دست می‌آورد، [۲۷] می‌نویسد: منظور این است که خوارج حق را می‌طلبند و در پیدا کردن راه آن به اشتباه می‌روند اما معاویه از آغاز باطل را می‌طلبید و آن را به دست آورد. پدرش ابوسفیان پس از قبضه کردن خلافت توسط عثمان در مجلس او حاضر شد. آن زمان چشم ظاهر او مانند باطل وی کور شده بود. گفت: در مجلس ما غریبه‌ای اجنبی نیست؟ سپس گفت: پسران حرب! این قدرت را که به دست آورده‌اید مانند توپ دست به دست به همدیگر بدهید. نه وحیی آمده و نه دینی، و همه‌ی چیزهایی که محمد می‌گفت افسانه بود! بوی گند قباحت آن گفتار کفرآمیز به حدی حاضران در مجلس را آزرده که عثمان او را از جلسه بیرون راند.

**دروغ معاویه و پاسخ امام حسن**

روزی معاویه مردم را جمع کرد و به منبر رفت و در ضمن سخنان خود گفت: حسن بن علی مرا بر خلافت اهل و لایق دیده و با وجود من او برای خلافت اهلیت ندارد. [۲۸] امام حسن که یک پله از او پایینتر نشسته بود، بعد از تمام شدن سخنان معاویه، آیه‌ی تطهیر را خواند و جریان سد

[ صفحه ۱۲۵ ]

ابواب و باقی ماندن باب علی و فاطمه را توضیح داد.

سپس فرمود: معاویه چنان خیال می‌کند که من او را لایق خلافت دیدم و خودم را لایق ندیدم. معاویه دروغ می‌گوید. [۲۹] به حکم کتاب خدا و گفته‌ی رسول خدا ما از همه بر خلافت لایق‌تریم. از روزی که رسول خدا از دنیا رفت، اهل بیت او همیشه مظلوم بوده‌اند. خداوند میان ما و کسی که در حق ما ظلم کرد و بر گردن ما سوار شد و مردم را برضد ما شورانید حاکم است. سپس دیگر فضایل خود و ستم مردم را بیان نمود و برای صلح خود دلایلی آورد که خلاصه‌ی آن این بود: من در موضع انفعال و ضعف و ناچاری قرار گرفتم همان طوری که جدم از ترس اهل مکه فرار کرد و در غار ثور مخفی شد. اگر کمک پیدا می‌کرد فرار اختیار نمی‌کرد. پدرم نیز وقتی که از مردم کمک خواست و به او کمک نکردند از حق خود دست کشید. خداوند هارون را معذور می‌دارد، وقتی که زور گویان او را در حلقه‌ی محاصره قرار دادند. همچنین من سخت در اختناق و تنهایی قرار گرفتم. آنگاه رو کرد به معاویه و فرمود: این بیعتی است که از امثال من زیاد دیده شده و می‌شود و حقایق سرانجام خود را ظاهر می‌سازد. [۳۰].

**فضولی معاویه و پاسخ امام**

معاویه به مدینه آمد و چون خلیفه بود و باد غرور در سر داشت، در ضمن سخنانش به ساحت علی (ع) اسائه‌ی ادب کرد. امام حسن (ع) در مجلس بود. بلافاصله برخاست و رشته‌ی سخن را به دست گرفت و پس از حمد خداوند گفت: مردم! پیامبری مبعوث نشده است مگر اینکه از خانواده‌ی خودش وصی و جانشینی داشته و نیز پیامبری مبعوث نشده مگر آنکه مخالفانی از ناهلان داشته است. پدرم بعد از پیامبر جانشین او بود. سپس رو کرد به معاویه و گفت: من پسر علی هستم، تو پسر صخر (ابوسفیان) و جد تو حرب است و جد من رسول الله است. مادر تو هنده است و مادر من فاطمه. جدی من خدیجه است و جدی تو نوثیله. خدا تو را لعنت کند. حال خانواده‌ی کدام یک از ما پست‌تر و در کفر با سابقه‌تر و در نفاق محکم‌تر است؟ مردم فریاد کشیدند و آمین گفتند. معاویه نیز بناچار سخن خود را قطع کرد و با حقارت از منبر پایین آمد. [۳۱].

### منزعه‌ی امام حسن در کاخ معاویه

از ابومخنف و یزید بن حبیب مصری نقل شده که در اسلام مشاجره و منازعه‌ای پرغوغاتر و پرسروصداتر از مجلسی که در کاخ معاویه بن ابوسفیان برپا شد دیده نشده. این مشاجره با توطئه‌ی عمر بن عثمان، و عمرو بن عاص، عتبه بن ابوسفیان، ولید بن عقبه بن ابومعیط و مغیره بن ابوشعبه طراحی شد. عمرو بن عاص از معاویه تقاضا کرد امام حسن (ع) را اجبار کند و امام در

[ صفحه ۱۲۶ ]

جلسه حضور یابد زیرا اوست که سنت پدرش را احیا کرده؛ اگر حرفی بزند اطاعتش می‌کنند و اگر راه رود پشت سرش راه می‌افتند و این نفوذ معنوی بیشتر می‌شود و چیزهایی از او شنیده‌ایم که خوشایند ما نیست. اگر او را در جلسه حاضر کنی ما او را تحقیر می‌کنیم و به او و پدرش ناسزا می‌گوییم. می‌گوییم پدرت قاتل عثمان بود و این را به گونه‌ای ثابت می‌کنیم که نتواند انکار کند. معاویه گفت: من می‌ترسم شما را با سخن محکم و دلایل متقن خویش چنان بیچاند که عار و ننگ آن تا ابد برای شما باقی بماند و آن ننگها را به گورتان ببرید. من هر وقت او را می‌بینم از نزدیک شدن به او کراهت دارم زیرا از عتاب او می‌ترسم. اما در عین حال او را احضار می‌کنیم و باید انصاف را رعایت کند و من منصفانه به حرف او گوش خواهم داد. عمرو عاص گفت: تو می‌ترسی او با حرف باطل خود بر سخن حق ما غلبه کند یا بیماریش به صحت ما فائق آید. معاویه گفت: نه این را نمی‌گویم. عمرو عاص گفت: پس بفرست او را بیاورند. به عتبه گفت و خلاصه فرستادند تا امام را به جلسه دعوت کنند. قاصد آمد و دعوت معاویه را ابلاغ کرد. امام از او پرسید: حاضرین در جلسه چه کسانی هستند؟ قاصد نام چند نفر را ذکر کرد.

امام حسن فرمود: چه نظری دارند؟ می‌خواهند سقف بر سرشان فرود آید و عذاب خدا آنها را فراگیرد و آنگاه بفهمند؟ [۳۲] سپس کنیز خود را صدا زد و فرمود لباسهای مرا بیاور و فرمود: خدایا از شر آنها به تو پناه می‌برم و از تو یاری می‌جویم. در مقابل آنها مرا کفایت کن و من حول و قوه‌ی تو را می‌خواهم ای ارحم الراحمین! بعد به غلامش فرمود: اینها کلمات فرج است. هنگامی که امام به جلسه‌ی معاویه وارد شد، معاویه او را احترام کرد و به حضرت تحیت گفت و مصافحه نمود. امام فرمود: تحیت شما دلیل سلامتی و مصافحه‌ی شما نشانه‌ی امن است.

معاویه گفت: جلسه امن است و اضافه کرد: من مایل به تشکیل این جلسه نبودم بلکه اینها مرا مجبور کردند تا قتل عثمان را که مظلوم کشته شده و پدرت او را کشته به تو ثابت کنند. به حرف آنها گوش کن و جوابشان را داده مجابشان کن و از موقعیت من هیچ‌گونه واهمه‌ای نداشته باش.

امام (ع) فرمود: سبحان الله! خانه، ملک تو باشد و اجازه‌ی تشکیل جلسه با تو نباشد؟! بسیار عجیب است! به خدا سوگند اگر به

اختیار خود موافقت کرده باشی، در نیت آنان که تحقیر من و پدرم است، مقصری. من خجالت می‌کشم که بگویم منشأ قباحت‌گویی آنها در این جلسه به تو تحمیل شده و باز خجالت می‌کشم که بگویم تو ضعیف و ناتوانی. کدام یک از این زشتیها را قبول می‌کنی؟ اگر من از این توطئه اطلاع داشتم به تعداد آنها از بنی‌هاشم با خود می‌آوردم اما با اینکه تنهایم آنها از وجود من در وحشتند، نه من از جمعیت آنها. خداوند امروز و پس از این، یار من است. حال دستور بده سخن بگویند و تو گوش کن؛ و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

[ صفحه ۱۲۷ ]

### سخن عمر بن عثمان را بشنوید

نخست عمر پسر عثمان بن عفان گفت: کاش مانند این روز را ندیده بودم که بعد از قتل پدرم، فرزندان عبدالمطلب در روی زمین زنده بمانند. عثمان، خواهرزاده‌ی آنها بود؛ فاضل بود و در اسلام شریف. مقامش نزد خدا و رسول، بر همه آشکار است. با وجود این سابقه‌ها به آشوبگری و برای طلب خلافتش، که اهلش نبودند، خونس را ریختند. این را گفت و فریاد کشید و گفت: ای وای از ذلتم! آیا رواست حسن و دیگر اولاد عبدالمطلب که قاتلان عثمانند زنده بمانند و عثمان به خون آغشته شود؟ ای فرزندان عبدالمطلب! شما قاتل ما هستید، نوزده نفر از بنی‌امیه را در کنار چاه بدر سر بریدید. [۳۳].

### سخنان عمرو و عاص

سپس عمرو بن عاص سخن آغاز کرد و پس از حمد و ثنای الهی گفت: ای پسر ابوتراب! تو را اینجا آورده‌ایم تا از تو اقرار بگیریم که پدرت به ابوبکر صدیق تفاخر و علو کرد و در قتل عمر فاروق شرکت داشت؛ سپس عثمان ذوالنور را کشت و چیزی را مدعی شد که حق او نبود (یعنی خلافت). سپس از حوادث و آشفتگیهای کوفه سخن گفت و بر علی - علیه السلام - ایرادهایی گرفت. آنگاه گفت: ای پسر عبدالمطلب! خدا خلافت را نصیب شما نمی‌کرد چون شما خلفا را کشتید و خونهای محترم را حلال شمردید و به حکومت حرص ورزیدید و کارهای زشت کردید.

اما تو ای حسن! گمان می‌کنی خلافت به تو بازمی‌گردد؟ تو شایستگی اداره کردن و هدایت امت را نداری؛ چه‌طور لیاقت آن را داشته باشی در حالی که از آن خلع شدی و مانند احمقها در میان قریش رها گشتی و این به سبب سوء اعمال پدرت بود و ما تو را دعوت کردیم که به تو و پدرت ناسزا گوئیم. تو قدرت و توانایی عیبگویی ما را نداری و برای تکذیب ما راهی نخواهی یافت. اگر در این سخنان دروغی گفتیم و برضد تو باطل و خلاف حق گفتیم به ما پاسخ بده و اگر عاجز ماندی بدان که تو و پدرت از بدترین آفریده‌های خدایید. اما پدرت؛ همانا خداوند به ما کمک کرد و او را کشت و به تنهایی شر او را متکفل شد. اما تو در دست مایی و هر چه بخواهیم درباره‌ی تو می‌کنیم. اگر تو را بکشیم نزد خدا مجرم نیستیم و نزد مردم هم بر ما عیبی نیست. آیا می‌توانی این سخنان ما را رد کنی؟ اگر عقیده داری که دروغ است جواب بگو والا بدان که تو و پدرت هر دو دشمنان خدایید!

[ صفحه ۱۲۸ ]



**گفتار عتبۀ بن ابوسفیان**

سپس عتبۀ بن ابوسفیان، برادر معاویه گفت: ای حسن! پدر تو شرورترین قریش برای قریش و بدترین قطع کننده‌ی ارحامش و خونریزترین قریش بود و تو از قاتلین عثمان هستی. حق این است که برای خون عثمان و به حکم کتاب خدای عزوجل تو را بکشیم و قصاص تو واجب است و من خود کشنده‌ی توام. اما پدرت؛ خداوند در قتل او ما را کفایت کرد. اما امید و آرزوی تو در مورد خلافت بسیار بیجاست، چون نه توان تصاحب آن را داری و نه سزاوار آن هستی.

**ولید بن عقبه چه گفت**

سپس ولید بن عقبه بن ابومعیط گفت: ای جماعت بنی‌هاشم! شما نخستین کسانی هستید که در عیب کردن عثمان قدم برداشتید و مردم را برضد او تحریک کردید تا آنکه او را کشتید و نظری نداشتید جز آرزوی ملک و قطع رحم و از بین بردن امت اسلامی و ریختن خون آنها به دنبال آرزوی ملک و طلب دنیای خبیث. در حالی که عثمان دایی شما بود و چه دایی نیکی برای شما بود. همچنین داماد شما بود و چه داماد شایسته‌ای بود. شما نخستین حسودان او و لطمه زندگان به او بودید. به همین سبب به کشتن او دست زدید و در نتیجه انتقام خدا را از خودتان دیدید!

**مغیره بن شعبه سخن می‌گوید**

سپس مغیره بن شعبه سخن گفت و همه‌ی حرفهای او طعن بر علی (ع) بود. او گفت: ای حسن! عثمان مظلوم کشته شد و در این مورد برای پدر خود عذر موجهی نداری و حق اعتذار هم نداری. ای حسن! ما گمان می‌کنیم که پدرت علی به قتل عثمان رضایت داشت زیرا شمشیر زبانش باز بود و قوی بود و زنده را می‌کشت و مردم را محکوم می‌کرد. (یعنی قدرت دفاع از عثمان داشت و دفاع نکرد).

ولی هم اکنون بنی‌امیه برای بنی‌هاشم مفید و منشأ خیر است، برخلاف بنی‌هاشم نسبت به بنی‌امیه و معاویه. پدرت علی، پیامبر را در حیاتش رنجانید و می‌خواست او را بکشد و مردم را برضد او می‌شورانید و حضرتش از قصد او آگاه شد و مانع او گردید. پدرت از بیعت با ابوبکر کراهت داشت تا آنکه او را به زور کشیدند و آوردند و سپس به ابوبکر حيله کرد و او را سم خورانید و کشت. آنگاه با عمر به منازعه برخاست تا آنکه تصمیم گرفت گردن او را بزند و در قتل او مصمم شد. سپس به عثمان طعنه زد تا آنکه او را نیز کشت. در قتل همه‌ی آنها شریک بود و با وجود این گناهان، کدام منزلت است از جانب خدا برای پدرت، در حالی که خداوند در قرآن سلطنت را به ولی مقتول داده است. پس معاویه ولی مقتول (عثمان) است که به ناحق کشته شده. حق است که تو و برادرت را بکشیم. به خدا قسم خون علی رنگینتر از خون عثمان نیست و ای

[ صفحه ۱۲۹ ]

پسران عبدالمطلب هیچ وقت خداوند ملک و نبوت را در شما جمع نکرده. سپس ساکت شد. [۳۴].

**سخنان آتشین امام حسن**

امام حسن سخن گفتن آغاز کرد و فرمود: خدا را شکر که اولینهای شما را به دست اولینهای ما و آخرینهای شما را با آخرینهای ما

هدایت کرد و درود خداوند بر جدم محمد نبی و آل او و سلام خدا بر آنها باد! به سخنان من گوش کنید و آن را در فهم خود معیار و الگو قرار دهید. معاویه! اول از تو شروع می‌کنم. ای ازرق! [۳۵] به خدا سوگند این فحشها همه از تو بود و اینها مرا فحش ندادند. نقشه‌های تو بود که فحشها را شنیدم و سوء رأی و عداوت و حسد و ستم تو این مجلس را به وجود آورده و عداوت تو با محمد (ص) از قدیم و حال این مسائل را زاییده. ای کبود چشم! اگر من و این مشاوران تو در مسجد رسول الله بودیم و اطراف مرا مهاجرین و انصار می‌گرفتند قادر نبودند این سخنان را بگویند و با من چنین رفتاری کنند که کردند.

اما شما حاضران که برضد من اجتماع و سخنرانی کرده‌اید، بشنوید ولی حق را کتمان نکنید و آن را بپذیرید و اگر باطل گفتم آن را هم تصدیق نکنید. اول ای معاویه از تو شروع می‌کنم و از آنچه در توست کمتر می‌گویم.

شما را به خدا آیا می‌دانید آن مردی که به او ناسزا گفتید بر دو قبله نماز خوانده و همه‌ی شما او را دیده‌اید؟ در حالی که تو ای معاویه آن زمان در گمراهی بودی و لات و عزی را ستایش می‌کردی و می‌دانید علی با رسول الله دو بیعت کرده: یکی بیعت رضوان [۳۶] و دیگری بیعت فتح [۳۷] و تو ای معاویه در اولی کافر، و در دومی ناکث بودی.

سپس فرمود: به خدا سوگند می‌دانید که آنچه من می‌گویم حق است و آن این است که علی روز بدر همراه رسول الله با شما ملاقات کرد، در حالی که پرچم اسلام و مؤمنان در دست او بود. اما ای معاویه! تو آن روز پرچمدار مشرکان بودی و لات و عزی را عبادت می‌کردی و جنگ با پیامبر را بر خود واجب می‌دانستی.

علی روز احد نیز در مقابل شما ایستاد و پرچم پیامبر در دست او بود و پرچم کفر همچنان در دست تو بود و در همه‌ی اینها خدا حجت خود را یاری کرد و دعوت رسول را تحقق بخشید و حقانیت پیامبر را به اثبات رسانید و پرچم او را یاری کرد و همه‌ی اینها رسول الله از علی راضی بود و در همه‌ی این موارد از تو خشمگین بود.

[ صفحه ۱۳۰ ]

## فرار عمر از جنگ و پیروزی علی

شما را به خدا همه شاهد بودید هنگامی که رسول الله بنی قریظه و بنی نظیر را محاصره کرد، عمر بن خطاب را به جانب یهود اعزام نمود و پرچم مهاجرین با او بود. سپس سعد بن معاذ را فرستاد که پرچم انصار را در دست داشت. سعد بن معاذ زخمی شد و او نیز از میدان بیرون آمد. آری عمر بن خطاب فرار کرد و از صحنه‌ی جنگ خارج شد. او نه تنها خود می‌ترسید بلکه دیگران را نیز از جنگ می‌ترسانید.

آنجا بود که رسول الله فرمود: فردا این پرچم را به دست مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند و حمله کننده است و فرار کننده نیست و باز نمی‌گردد تا با یاری خدا جبهه‌ی دشمنان را فتح کند. ابوبکر، عمر و سایر مهاجرین و انصار به گونه‌ای تظاهر می‌کردند که منظور پیامبر هستند.

علی آن روز به چشم‌درد مبتلا بود. رسول الله او را احضار نمود و آب دهنش را به چشمهای او نهاد و چشم‌درد علی آنا بهبود یافت. پیامبر پرچم را به دست علی داد و او رفت. چیزی نگذشت که خداوند با دست علی و قدرت او فتح را نصیب اسلام و مسلمانان کرد و تو ای معاویه! آن روز در مکه، دشمن خدا و رسول خدا بودی. آیا این دو مرد که یکی محبوب و خیراندیش خداست و دیگری دشمن خدا و پیامبر اوست مساویند؟ سوگند یاد می‌کنم که هنوز در قلب تو از ایمان و اسلام خبری نیست و تنها زبانت به آن گویاست و در دل ایمان نداری.

## علی در غزوه‌ی تبوک

شما را به خدا آیا نمی‌دانید که در غزوه‌ی تبوک پیامبر علی را در مدینه جانشین خود کرد و از علی نه کراهتی داشت و نه خشمی و منافقان در این مورد حرفها زدند. علی به پیامبر عرض کرد مرا در شهر نگذار زیرا من تا به حال از غزوه‌ای بازمانده‌ام. رسول الله فرمود: تو خلیفه و وصی من هستی و تو یا علی برای من به منزله‌ی هارونی نسبت به موسی. سپس دست علی را گرفت و فرمود: ایها الناس هر که مرا ولی بداند همانا خدا را ولی خود دانسته و هر که علی را ولی بداند، مرا ولی دانسته و هر که مرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر که از علی اطاعت کند همانا از من اطاعت کرده و هر که مرا دوست دارد خدا را دوست داشته و هر که علی را دوست بدارد مرا دوست داشته.

سپس امام فرمود: اما ای معاویه! این تو بودی که در روز احزاب، شتر پدر را می‌رانندی و برادرت افسار شتر را می‌کشیدی و پیامبر راکب و سائق و قائد آن شتر را لعن کرد!

[ صفحه ۱۳۱ ]

## لعن ابوسفیان در هفت مورد از زبان پیامبر

ای معاویه! به خدا همه می‌دانید که پیامبر در هفت مورد پدرت ابوسفیان را لعن کرده:

۱- در سفر هجرت پیامبر از مکه به مدینه که ابوسفیان از شام بازگشته بود و در راه به پیامبر برخورد کرد.

۲- یوم غیر [۳۸]، هنگامی که ابوسفیان شتر پیامبر را رم می‌داد.

۳- روز احد که ابوسفیان می‌گفت ما لات و عزی داریم و شما ندارید و خدا و فرشتگان و پیامبران و مؤمنان او را لعن کردند.

۴- روز حنین که ابوسفیان نیت سوئی داشت و خداوند نگذاشت موفق شود و آیه‌ی ۲۵ احزاب در آن مورد است: «و رد الله الذین کفروا بغیضهم لم ینالوا خیرا» که منظور آیه ابوسفیان و یاران کافر اوست. [۳۹] معاویه! تو آن روز در مکه مشرک بودی و علی پرچم رسول الله را در دست داشت.

۵- آیه‌ی ۲۵ سوره‌ی فتح: «و الهدی معکوفان یبلغ محله»؛ قربانیه‌ها را منع کردید (در سال ششم حدیبیه) و تو با پدرت و مشرکان مانع آن شدید و خداوند شما را لعنت کرد و تو و پدرت مشمول آن لعن هستید.

۶- روز احزاب پیامبر راکب و سائق و قائد و تابعین را لعن فرمود. اصحاب گفتند: یا رسول الله در میان تابعین، مؤمنان هم هستند؟ فرمود: لعن به مؤمن نمی‌رسد.

۷- یوم الثنیه، روزی که ۱۲ مرد به رسول الله حمله کردند، خداوند و رسول او به آنان لعنت فرستادند که هفت نفر آنها از بنی‌امیه بودند.

به علاوه پدرت در خانه‌ی عثمان، وحی، رسالت و نبوت را انکار کرد.

همچنین روزی که با عثمان بیعت کردند، پدرت ابوسفیان دست حسین (ع) را گرفت و گفت: برادرزاده! همراه من به بقیع برویم. وقتی به وسط بقیع رسید با صدای بلند صدا زد و گفت: ای اهل قبور! آنچه برای آن با ما جنگیدید، امروز به دست ما افتاده. حسین بن علی (ع) فرمود: تف بر ریش! سیاه باد روی تو! سپس حسین با شدت دستش را از دست او کشید و او را که نابینا شده بود در آنجا رها کرد و اگر نعمان بن بشیر نبود که دست پدرت را گرفت و به مدینه آورد، ابوسفیان در آنجا هلاک می‌شد.

ای معاویه! عمر بن خطاب تو را والی شام کرد اما خیانت نمودی و باز عثمان تو را والی کرد. روزگاری در کمین او نیز به انتظار مرگ او نشسته بودی. از همه بدتر جرئت تو نسبت به پدرم

[ صفحه ۱۳۲ ]

علی بود که با او جنگ کردی، آن هم با آن سوابقش که جنگ با او جنگ با خدا و رسول بود. این ننگ خاص توست، معاویه! اینها تنها مشتی از خروار بود و همه را گفتن، موجب اطاله‌ی کلام می شود.

### پاسخ امام به عمر بن عثمان

اما تو ای عمر بن عثمان! به جهت حماقت لایق جواب نیستی! تو کجا و این مسائل کجا! مثل تو مثل پشه‌ای است که به نخل تنومند خرما می گوید محکم خودت را نگهدار که می‌خواهم از تو پایین بیایم و درخت به او می گوید من نشستن تو را حسن نکردم تا پرش تو بر من مشکل شود. وجود تو در نظر من چنان حقیر و ناچیز است که فکر نمی‌کردم چیزی به من بگویی که جواب آن بر من مشکل آید. اما من جواب تو را می گویم.

آیا بد گفتن تو به علی در حسب او نقصانی به وجود می‌آورد یا او را از رسول الله دور می‌سازد یا به شخصیت او توهین می‌شود و یا او را گرفتار می‌کند یا او را در قضاوت به ستمگری متهم می‌کند یا او را به دنیا علاقه‌مند می‌شناسد؟ هر کدام از اینها را بگویی دروغ گفته‌ای. [۴۰].

اما آنچه گفتی که خون نوزده نفر از کشته‌شدگان بدر به گردن ماست، بدان که خدا و رسول او آنها را کشتند و پیامبر فرموده: وقتی اولاد وزغ (قورباغه) به سی نفر رسیدند بیت‌المال را در میان خویش تقسیم می‌کنند و بندگان خدا را به بندگی خویش درمی‌آورند و به منکر و فریب کتاب خدا را تحریف می‌کنند و چون به سیصد نفر رسیدند لعنت خدا بر آنان محقق می‌شود و آنگاه که به چهارصد نفر رسیدند هلاک و نابودی آنان از جویدن یک خرما آسانتر است. در این هنگام حکم بن ابی‌العاص داخل شد. حضرت رسول فرمود: آهسته صحبت کنید که وزغ می‌شنود و این سخن در نتیجه‌ی رؤیایی بود که رسول خدا (ص) دیده بود. پیامبر، بنی‌امیه و سلطنت آنها را در خواب دید و ناراحت شد. پروردگار عالم، آیه‌ی «و ما جعلنا الرؤیا التي اريناك الا فتنه للناس و الشجرة الملعونه فی القرآن» را نازل فرمود. نیز آیه‌ی «ليلة القدر خیر من الف شهر» را نازل فرمود. من هم صراحتاً می‌گویم که بدانید بعد از قتل علی (ع) سلطنت شما بیش از هزار ماه نیست، چنانکه خداوند فرموده.

### پاسخ امام به عمرو بن عاص

اما تو ای عمرو بن عاص، بدسرشت و لعنت شده‌ی خدا! ای پسر منقطع‌النسل! چه گویم درباره‌ی تویی که وقتی از مادر متولد شدی پنج نفر از قریش فرزندی تو را ادعا کردند و همه می‌گفتند: او پسر من است. سرانجام عاص بن وائل که ملعونترین آنها بود غالب شد و تو را پسر عاص نامیدند و آیه‌ی «ان شانئك هو الأبر» درباره‌ی تو نازل شده. تو دشمن رسول الله و دشمن مسلمانان و از

[ صفحه ۱۳۳ ]

همه‌ی مشرکان برای خدا و رسول و اهل اسلام بدتر بودی. در تمام جنگها در صف مشرکان با رسول خدا می‌جنگیدی.

تو برای سعایت عموی من جعفر بن ابی طالب و رفقای او در کشتی نشستی و به دربار نجاشی رفتی تا بلکه با این عمل زشت خود سبب شوی تا نجاشی آنان را بیرون کند. خدا تو را ناامید و ناموفق گردانید و برای جبران این شکست به رفیق خود عماره بن ولید حسد بردی و از وی درباره‌ی ارتباطی که با کنیز نجاشی داشت به نجاشی سعایت کردی تا آنکه خداوند هر دو تایی شما را رسوا کرد. تو در جاهلیت و در اسلام، دشمن آل هاشم بودی.

از اینها که بگذریم همه‌ی حاضران می‌دانند که تو با هفتاد بیت شعر رسول الله را هجو کردی. حضرت فرمود: خدایا من شعر نمی‌دانم و شعر گفتن سزاوار من نیست. به عدد حرفهای آن، هزار بار او را لعنت کن و تعداد لعنتهای خدا در حق تو بی‌شمار است. و اما سخن تو درباره‌ی عثمان. ای بی‌حیای بی‌دین! تو برضد او آتشی روشن کردی و سپس به فلسطین گریختی و منتظر نتیجه شدی. همین که خبر قتل عثمان را دریافتی خود را دربست در اختیار معاویه گذاشتی؛ دین خود را به نفع دنیای دیگران فروختی و ما هرگز تو را به دشمنیت با ما ملامت نمی‌کنیم زیرا تو دشمن بنی‌هاشم بوده و هستی، چه در دوران جاهلیت و چه در دوران اسلام.

### پاسخ امام به ولید

اما تو ای ولید بن عقبه! من تو را در دشمنی و بغض نسبت به علی ملامت نمی‌کنم زیرا او به تو هشتاد تازیانه به سبب حد شرب خمر زده [۴۱] و با دست خود پدرت را در بدر کشته است. اما تو از چه رو او را فحش می‌دهی در حالی که خداوند او را در نه آیه از قرآن مؤمن نامیده و تو را فاسق نامیده و آن همان قول خداست که «افمن كان مؤمنا كمن فاسقا لا يستون» [۴۲] و نیز قول خدا درباره‌ی تو است: «ان جائکم فاسق بناء فتینوا ان تصیوا قوما بجهالة فتصبخوا علی ما فعلتم نادمین». [۴۳].

تو پست‌تر از آن هستی که از قریش باشی. پدرت از علیج و اهل صفوریه [۴۴] و مشهور به زکوان است. اما آنچه گفتی که ما عثمان را کشتیم؛ به خدا قسم حتی طلحه و زبیر و عایشه [۴۵] هم نتوانستند این ادعا را اثبات بکنند. تو چه‌طور چنین ادعایی می‌کنی؟!

[ صفحه ۱۳۴ ]

از مادرت بپرس پدرت کسیت؟ هنگامی که «زکوان» را انکار کرد تو را به عقبه بن ابومعیط نسبت داد و با این عمل برای خود مقامی والا کسب کرد. او به تو می‌گوید که پدر تو کیست. علاوه بر این خداوند در دنیا و آخرت برای تو و پدر و مادرت ننگ و ذلت خواسته و البته خداوند به بندگان خود ستم نمی‌کند!

از همه‌ی اینها که بگذریم، به خدا سوگند سن تو بیشتر است از آن که به او نسبت داده شدی. [۴۶] تو با این کثافت چه‌طور به علی فحش می‌دهی؟ اگر به خود مشغول شوی نسبت خود را به پدرت باز می‌یابی و اثبات می‌کنی و نه به آن کس که ادعا شده است. همانا مادرت در این مورد گفته است: یا بنی ابوک والله الام و هی اخبث من عقبه؛ پسر من! به خدا سوگند پدر تو مادر است و او خبیثتر از عقبه است.

### پاسخ امام حسن به عقبه بن ابوسفیان

اما تو ای عقبه بن ابوسفیان! نه خردمند و صاحب رأی هستی که جوابت گویم و نه عاقلی تا مجرمت شناسم و عقابت کنم و نه در تو خیری است که کسی به آن امیدوار شود. اگر هم علی را فحش می‌دهی بر تو ایرادی نیست زیرا تو در چشم من مانند کنیزی هستی که شأن غلام علی را هم نداری. من نه جوابت را می‌دهم و نه با تو جدل می‌کنم. خداوند عزیز و جلیل در کمین تو و پدر و مادرت

هست. تو نتیجه‌ی پدران و اجداد خودت هستی که خداوند آنها را در قرآن نام برده: «عامله ناصیه تصلی ناراً حامیه تسقی من عین حامیه...» [۴۷] اما تهدید تو به اینکه مرا بکشی، اگر این شجاعت را داری چرا آن مرد لحيانی را که در رختخواب همسرت دیدی نکشتی؟ او به فرج همسرت غلبه کرد و در فرزند تو شریک شده تا آنکه سرانجام به جهت فراش بودن آن فرزند را به تو منسوب کردند در حالی که از آن تو نبود. [۴۸].

سزاوارتر آن است که به کار خود مشغول شوی و انتقام خود را از او بگیری نه اینکه مرا به قتل تهدید کنی! من تو را ملامت نمی‌کنم که به علی بد می‌گویی زیرا علی، برادر تو حنظل را در میدان جنگ کشته و او و عمویش حمزه مشترکاً جد تو عتبه را کشته‌اند و خداوند آنها را به آتش جهنم انداخته و عذاب دردناک را به آنها چشانیده. علی به دستور پیامبر عموی تو را تبعید کرد.

[ صفحه ۱۳۵ ]

اما آرزوی خلافت؛ به خدا قسم من در آرزوی آن نیستم. همانا برای پذیرفتن آن به من التماس می‌کردند. تو نظیر برادر و خلیفه پدرت هم نیستی، زیرا برادرت بسیار گنهکار و در ریختن خون مسلمانان بسیار حریص بود و در تصاحب منصبی که لایق آن نبود آزمندانه می‌کوشید؛ به مردم خدعه و مکر می‌کرد و سرانجام خداوند به او مکر کرد و همانا او بهترین مکرکنندگان است. و اما گفتمی که علی شروترین قریش بود. به خدا سوگند علی (ع) حتی یک نفر ضعیف و ناتوان را و یک مظلوم را به ناحق نکشت.

### پاسخ به مغیره

اما تو ای مغیره بن شعبه! یگانه دشمن خدا، تارک کتاب خدا و تکذیب کننده‌ی رسول الله هستی. مردان پارسا به زنا می‌گواهی داده‌اند؛ پس سنگسار کردن تو واجب است. اما با حرفهای باطل و مغلطه کردن حکم حق را از تو دفع کردند. ولی خداوند برای تو عذاب دردناک آخرت و رسوایی دو جهان را خواسته و عذاب آخرت خوار کننده‌تر از هر چیز است. این تو بودی که مادرم فاطمه، دختر پیامبر را چنان زدی که خون از وی جاری شد و نوزادی را که در شکمش بود سقط کرد. با این عمل پیامبر (ص) را رد می‌کردی و با او مخالفت می‌ورزیدی و حرمت او را هتک می‌کردی، زیرا پیامبر درباره‌ی فاطمه فرموده بود: ای فاطمه! تو سیده‌ی زنان بهشتی.

به خدا سوگند ای مغیره پایان راه تو به آتش است و تو فراهم کننده‌ی وزر و وبال برای خود هستی. هر چه گفتمی به ضرر توست. به کدام یک از این سه چیز علی را بد می‌گویی؟ آیا در نسب او نقصانی است؟ یا از رسول الله دور بوده است؟ یا در اسلام به کارهای زشت شهره بوده؟ یا در قضاوت ستم کرده؟ یا به دنیا رغبت نموده؟ اگر اینها را بگویی همانا دروغ گفته‌ای و مردم تو را تکذیب می‌کنند.

آیا براستی گمان می‌کنی علی عثمان را کشته؟ به خدا سوگند علی پرهیزکارتر و منزهتر از کسی است که او را در این مورد ملامت می‌کند. به جانم قسم اگر علی عثمان را مظلوم می‌کشت به خدا سوگند تو در این مورد ساکت و بی‌تفاوت نبودی. چرا در زندگی او به او کمک نکردی و چرا بعد از کشته شدن وی تعصب نورزیدی؟ (جنازه‌ی او سه روز در کوچه‌ها ماند). در طائف سکونت کرده بودی و پیرو ستمگران بودی و سنتهای جاهلیت را زنده می‌کردی و اسلام را از بین می‌بردی تا غائله‌ی مدینه پایان یافت.

اما اعتراض به بنی‌هاشم و بنی‌امیه ادعایی است بر معاویه. لیکن در پاسخ به سخن تو و یاران تو درباره‌ی سلطنتی که آن را به دست آوردید، باید بگویم که قبل از شما فرعون نیز چهارصد سال پادشاه مصر شده بود، در حالی که موسی و هارون دو نبی خداوند

بودند و از فرعون آنچه

[ صفحه ۱۳۶ ]

آزار و اذیت بود چشیدند! این زمین ملک خداست که گاه به خوبان و زمانی به بدان می‌دهد. خداوند فرموده: «ان ادري لعله فتنه لکم و متاع الی حین» و فرموده «اذا اردنا ان نهلك قریه امرنا مترفیها ففسقوا فیها فحق علیها القول فدمرناها تدمیرا». سپس امام (ع) لباسهای خود را تکان داد و فرمود: «الخیثات للخیثین و الخیثون للخیثات» و قسم به خدا ای معاویه تو و اصحاب تو مصداق این آیه‌اید؛ «و الطیبون للطیبات» و اینها (علی و اهل بیت) از آنچه درباره‌ی آنها گفته می‌شود مبرا هستند. مغفرت پروردگار و رزق پاکیزه از آن علی بن ابی‌طالب و یاران و شیعیان اوست.

سپس امام جلسه را ترک کرد در حالی که می‌فرمود: معاویه! نتیجه‌ی سوء آنچه را برپا کردی بچش و آنچه خداوند از خواری دنیا و عذاب آخرت آماده کرده به تو خواهد رسید.

معاویه به یاران خود گفت: نتیجه‌ی توطئه‌ای را که تدارک دیدید بچشید!

ولید بن عقبه گفت: به خدا آنچه ما چشیدیم تو هم چشیدی و این جنایات دامنگیر توست.

معاویه گفت: به شما نگفتم که نمی‌توانید از عهده‌ی او برآید؟ پس چرا به حرف من گوش ندادید تا شما را مفتضح کرد؟ به خدا سوگند حسن از جا برنخاست مگر آنکه خانه را در چشمم تاریک کرد و از شدت ناراحتی خواستم به او حمله کنم اما دیدم در شما خیری نیست، نه امروز و نه بعد از این!

## واکش مروان

مروان بن حکم آن روز در جلسه نبود. بعدها ماجرای جلسه را شنید که معاویه و یارانش مفتضح شده‌اند. لذا به مجلس معاویه آمد و همه را در آنجا یافت و پرسید: ماجرای منازعه‌ی شما با حسن بن علی چه بوده؟ جریان را توضیح دادند.

مروان به معاویه اصرار کرد که باید او را حاضر کنی تا من چنان به او و پدرش و اهل بیتش فحش دهم که غلامان و کنیزان به رقص آیند

معاویه و حاضران گفتند: آنچه می‌دانستیم به حسن گفتیم. مروان اصرار کرد و سرانجام معاویه کسی را به حضور امام حسن (ع) فرستاد. وقتی قاصد آمد امام فرمود: این طاعنی دیگر چه می‌خواهد؟ به خدا اگر آن سخنها تکرار شود گوشه‌ایشان را با چیزهایی که ننگ و زشتی آن تا روز قیامت باقی بماند پر خواهیم کرد.

امام در مجلس حاضر شد. مروان و حاضرین آن روز را در جلسه یافت. تنها مروان در جلسه اضافه شده بود. امام رفت و همراه معاویه و عمرو بن عاص روی تخت نشست. سپس فرمود: معاویه! برای چه مرا احضار کردی؟ گفت: من نه. مروان بود که تو را احضار کرد. مروان گفت: تو ای حسن! شنیده‌ام که رجال قریش را سب نموده‌ای. امام رو کرد به مروان و فرمود: چه چیز تو را به خشم آورده و به برپایی این مجلس واداشته؟

[ صفحه ۱۳۷ ]

**مروان بن حکم از امام حسن چه شنید**

مروان گفت: به خدا سوگند من امروز تو پدر و اهل بیت را چنان نکوهش می‌کنم که کنیزان و مردگان به رقص آیند. امام فرمود: اما تو ای مروان! بدان که این من نبودم که به تو و پدرت ناسزا گفتم. خداوند است که تو را و پدرت را و اهل بیت و ذریه‌ی تو را و آنچه از صلب پدرت بیرون آید تا روز قیامت به زبان پیامبرش محمد (ص) لعن کرده.

به خدا سوگند ای مروان تو و اینهایی که حاضرند نمی‌توانید این لعنت را انکار کنید و این لعن که از زبان رسول الله صادر شد جز طغیان چیزی به تو نیفزود. راست گفته خدا و راست گفته رسول او که خدا می‌فرماید: «و الشجرة الملعونة فی القرآن و نخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا» [۴۹] ای مروان! تو و ذریه‌ی تو همان شجره‌ی ملعونه‌ای هستی که در قرآن آمده و این توسط پیامبر و جبرئیل از جانب خدا آمده.

معاویه برخاست و از جا جهید و دستش را بر دهان امام حسن گذاشت و گفت: ای ابامحمد تو که فحاش و بی‌باک بودی. امام لباسهای خود را جمع کرد و از مجلس خارج شد و آنها با حالت خشم و روسیاهی دنیوی و اخروی متفرق شدند. [۵۰].

**جواب ام‌الفضل و تعبیر پیامبر**

ام‌الفضل همسر عباس بن عبدالمطلب با وحشت و اضطراب به محضر رسول خدا آمد و گفت: یا رسول الله خواب عجیبی دیده‌ام. در خواب دیدم که پاره‌ای از گوشت بدن تو در آغوش من افتاده. حضرت فرمود: تعبیر این خواب آن است که دخترم فاطمه پسری به دنیا می‌آورد و تو از وی پرستاری می‌کنی.

به دنبال این بشارت در پانزده رمضان سال سوم هجرت امام حسن (ع) متولد شد و چون فاطمه (س) شیر کم داشت ام‌الفضل از شیر پسرش قثم بن عباس به امام حسن (ع) شیر می‌داد. [۵۱].

اسماء دختر عمیس گوید: چون حسن مجتبی متولد شد، رسول الله به خانه‌ی فاطمه آمد و فرمود: فرزندم را بیاورید. من حسن را در قناده‌ی زرد پیچیدم و به رسول الله دادم. فرمود: اسماء! مگر نگفته‌ام نوزاد را در قناده‌ی زرد نیچید؟! آنگاه او را در لباس سفیدی پیچیدم و به دست جدش دادم.

رسول خدا در گوش راست او اذان گفت و در گوش چپش اقامه خواند. سپس به علی (ع) فرمود: فرزندم را چه نام گذاشتید؟ علی (ع) گفت: یا رسول الله! من در این کار بر شما سبقت نمی‌گیرم و خوش داشتم اسم او را حرب بگذارم. پیامبر فرمود: من نیز به پروردگارم سبقت

[ صفحه ۱۳۸ ]

نمی‌جویم.

اینجا بود که جبرئیل آمد و گفت: یا رسول الله! علی اعلی به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: علی نسبت به تو مانند هارون است به موسی. نام این فرزندان را نام فرزند هارون بگذار. فرمود: نام فرزند هارون چه بوده؟ گفت: شبر. فرمود: زبان من عربی است. جبرئیل گفت: او را حسن نام گذار و چنین شد. پیامبر در روز هفتم دو قوچ فربه برای برای او قربانی (عقیقه) کرد. یک ران آن قوچ را به قابله داد و سرش را تراشید و به وزن موی سرش صدقه داد. [۵۲].

**سخاوت امام حسن**



سقاوت او زبازرد عام و خاص بود و از فضایل خاص اوست. به طوری که در عمرش دوبار همه‌ی دارایی خویش را و سه بار نصف مال خود را در راه خدا انفاق کرد. در این مطلب اهل سنت با شیعه توافق دارند و آن را در کتابهای خود نقل کرده اند. [۵۳].

در مناقب ابن شهر آشوب این روایت بدین شرح آمده: قال الصادق (ع): ان الحسن بن علی - علیهما السلام - حج خمساً و عشرين حجاً ماشیا و قاسم الله تعالی ما له مرتین و فی خبر قاسم ربه ثلاث مرات و حج عشرين حجاً علی قدمیه؛ امام صادق (ع) فرمود: حسن بن علی (ع) بیست و پنج مرتبه پیاده به حج رفت و دو مرتبه ثروتش را در راه خدا تقسیم کرد. در خبر دیگر آمده که سه مرتبه مالش را تقسیم کرد و بیست مرتبه با دو پایش به حج رفت. [۵۴].

### حفظ قرآن در طفولیت

امام مجتبی در شش هفت سالگی در مجلس جدش پیامبر حاضر می شد و آیات وحی را که تازه نازل می شد می شنید. سپس نزد مادرش می آمد و آنچه را که حفظ کرده بود بر او می خواند. هر وقت علی (ع) وارد خانه می شد و آیات جدید را از فاطمه می شنید، سؤال می کرد تو این آیه را از کجا شنیده‌ای؟ زهرا (س) می فرمود: از پسر حسن یاد گرفتم. روزی علی (ع) در خانه پنهان شد. حسن (ع) در حالی که آیات جدید را یاد گرفته بود وارد شد و خواست بر مادرش بخواند اما نتوانست. فاطمه (س) تعجب کرد. حسن (ع) گفت: مادر تعجب نکن حتماً یک شخصیت بزرگی گوش می دهد و گوش دادن او مرا متوقف می کند. در این هنگام علی (ع) آمد و او را در آغوش گرفت و بوسید. در بیان دیگری فرمود: یا اما! قل بیانی و کل لسانی لعل سیدا

[ صفحه ۱۳۹ ]

یرعانی؛ [۵۵] مادر! بیانم کم شده و زبانم قفل شده. گویا آقایی مرا زیر نظر گرفته.

### عظمت امام حسن در مدینه

محمد بن اسحاق می نویسد: بعد از رسول الله، در مدینه کسی در شرف و عظمت به حسن بن علی نرسید. بعضی اوقات از منزل بیرون می آمد و کنار در می نشست. ابران برای اجلال و عظمت او می ایستادند و وقتی این ازدحام را می دید برمی خاست و به منزل می رفت تا مردم متفرق شوند.

در راه مکه از راحله‌ی خود پایین آمد و پیاده به راه افتاد به پیروی از او، مردم همه از مرکبها پیاده شدند و احدی نماند که سواره باشد. حتی سعد بن ابی وقاص هم که در آن قافله بود از مرکب خویش پایین آمد.

ابن عباس به حسن و حسین - علیهما السلام - بی نهایت احترام می گذاشت، به طوری که رکاب آنها را می گرفت و مرکب آن دو را نگه می داشت. روزی مدرک بن زیاد بر او خرده گرفت و گفت: تو از حسن و حسین بزرگتری. چرا رکاب آنها را می گیری؟ گفت: ای احمق! تو چه می دانی این دو شخصیت که هستند؟! اینان پسران پیامبر و از نعمتها و ذخایر پروردگار برای اسلام و مسلمانانند. [۵۶].

خانه‌ی امام حسن به حرم سوم مشهور بود (بعد از مسجد الحرام و مسجد پیامبر). مردم، گروه گروه برای آموختن علم و احکام به او مراجعه می کردند و از هر فرقه‌ای می آمدند و شاگردان آن حضرت پس از یاد گرفتن، به منظور تعلیم و تربیت به محل خویش برمی گشتند.

امام حسن (ع) بعد از نماز صبح در مسجد رسول الله می نشست و مشغول ذکر بود تا آفتاب می زد. سپس سادات و جز آنها برای

آموختن علم و حدیث دور او را فرامی‌گرفتند. امام با آنان سخن می‌گفت و آنان را موعظه می‌کرد تا دل‌هایشان آرام می‌شد و هر وقت به حج می‌رفت، در حین طواف، مردم چنان به سوی آن حضرت هجوم می‌آوردند که ازدحام می‌شد. [۵۷].

### بردباری امام حسن

هر یک از ائمه با یکی از اوصاف باارزش توصیف می‌شوند و امام حسن (ع) از بین آن همه اوصاف حمیده‌اش، با حلم توصیف می‌شود. به طوری که «الحلم الحسینی» از مشهورترین اوصاف این بزرگوار و مثلی معروف است. مردی از اهل شام که مغز او با تلقینات منافقانه‌ی بنی‌امیه مسموم شده بود و عداوت حسن مجتبی را در دل پرورانده بود، وارد مدینه شد. امام مجتبی (ع) را ملاقات کرد و نتوانست خود را

[ صفحه ۱۴۰ ]

نگه دارد و امام را لعن کرد و پیوسته و بی‌امان به حضرت ناسزا می‌گفت. امام چیزی نفرمود تا وقتی که مرد شامی خشم خود را کاملاً خالی کرد.

امام که به گمراهی او پی برده بود، در حالی که سوار اسب بود، با تواضع تمام خم شد و به او سلام کرد و فرمود: ای شیخ! گمان می‌کنم که تو در این شهر غریبی و گویا حقیقت بر تو مشتبه شده. اگر از من رضایت می‌طلبی من تو را می‌بخشم و اگر خواسته‌ای داری و به چیزی محتاج هستی بگو. اگر پیاده‌ای به تو مرکب می‌دهم و اگر گرسنه‌ای سیرت می‌کنم و اگر عریان باشی به تو لباس می‌دهم و هر چند روز که در مدینه هستی، اگر در خانه‌ی ما مهمان باشی، با کمال میل پذیرای تو هستم، چون منزل ما وسیع و گسترده است.

مرد شامی از شنیدن این سخنان چنان متأثر شد و قهرا گریه کرد. سپس گفت: گواهی می‌دهم [۵۸] که تو در روی زمین خلیفه‌ای، خدا می‌داند رسالت خود را در کجا قرار دهد. شگفتا که پدرت مبعوضترین خلق نزد من بود، ولی هم‌اکنون محبوبترین خلق خداست.

سپس مرد شامی وسائل خویش را به خانه‌ی امام حسن (ع) آورد و تا در مدینه بود مهمان حضرتش بود. سرانجام به حقانیت اهل بیت اعتقاد کامل یافت. [۵۹].

### حج و عبادت امام حسن

همچنان که در روایات معتبر آمده، امام حسن مجتبی - سلام الله علیه - بیست بار پیاده به حج مشرف شده.

امام صادق (ع) می‌فرماید: ان الحسن بن علی، علیهما السلام، حج خمساً و عشرين حجة ماشيا و قاسم الله ما له مرتین؛ همانا حسن بن علی (ع) بیست و پنج مرتبه با پای پیاده خانه‌ی خدا را زیارت کرد و دو مرتبه ثروتش را در راه خدا تقسیم نمود. [۶۰].

ذیل عنوان «سخاوت امام حسن» اخبار دیگری در این مورد گذشت و این بیست و پنج بار، در تاریخ خلفا و الصواعق ابن حجر و اخبار الدول قرمانی هم آمده، ولی ابن جوزی در تذکره الخواص (ص ۱۷۸) و ابن طلحه در مطالب السؤل (ص ۷۸) بیست بار گفته‌اند.

امام صادق (ع) می‌فرماید: پدرم از پدرش برای من حدیث نقل کرد که حسن بن علی (ع) از همه‌ی اهل زمان خود عابدتر بوده و کسی به زهد او و به بی‌اعتناییش به دنیا به فضل آن بزرگوار نمی‌رسید. چون به حج می‌رفت پیاده می‌رفت و گاهی پابرهنه به راه

می‌افتاد.

هر وقت مرگ را یاد می‌کرد می‌گریست و چون قبر را یاد می‌کرد گریه می‌کرد. وقتی به نماز می‌ایستاد مفاصلهای بدنش می‌لرزید و هر وقت جنت و دوزخ را به یاد می‌آورد مضطرب

[ صفحه ۱۴۱ ]

می‌گشت. دائم‌الذکر بود و در اوقات فراغت هم ذکر می‌گفت. [۶۱].

جناد می‌گوید: در آخرین ساعات عمر امام حسن به حضورش رسیدم. آثار سم در همه‌ی بدنش ظاهر شده و رنگ مبارکش کبود گشته بود و داشت گریه می‌کرد. عرض کردم چرا گریه می‌کنی؟ فرمود: برای دو چیز: «لهول المطلاع و فراق الأحبه»؛ وحشت موقت قیامت و جدایی دوستان!

### عامل مسمومیت امام حسن

معاویه می‌کوشید قبل از مرگش برای یزید بیعت بگیرد؛ چرا که بخوبی می‌دانست بعد از مرگ او کسی با یزید سگباز شرابخوار بیعت نخواهد کرد.

از طرفی عمل بیعت با مشکلاتی روبه‌رو بود و می‌بایست آن مشکلات از سر راه برداشته می‌شد. از جمله موانع این بود که امثال عبدالرحمان بن خالد بن ولید و سعد بن ابی‌وقاص در زمان عمر کاندیدای خلافت بودند. ولی تنها وحشت جدی معاویه از امام حسن (ع) بود که پیمان صلح را محفوظ داشته بود. در صلحنامه صریحا آمده بود که معاویه حق جانشین کردن کسی را ندارد. از طرفی نفوذ معنوی امام روزبه‌روز در تزیاید بود، تا جایی که برخی از شیعیان امام وارد مجلس معاویه می‌شدند و به وی فحش می‌دادند و حقوق خود را نیز می‌گرفتند ولی معاویه منفعلانه سکوت می‌کرد و صلاح خود را در سکوت می‌دید. تاریخ، پرخاش و سخنرانیهای تند عدی بن حاتم و قیس بن سعد را در مجلس معاویه ضبط کرده. چه‌ها ماند که نگفته باشند!

معاویه به وسیله‌ی پزشک مخصوص خود، آثال یهودی، عبدالرحمان بن خالد را مسموم کرد [۶۲] و سعد بن ابی‌وقاص را نیز با سم به قتل رسانید. [۶۳].

معاویه که عمده هراس و وحشتش از امام حسن (ع) بود، به وسیله‌ی همسر امام یعنی جعده دختر اشعث، حضرت را مسموم کرد و قبلا به جعده وعده داده بود که اگر امام حسن (ع) را مسموم کنی تو را به عقد پسر یزید درخواهم آورد و صد هزار درهم نقد نیز همراه نامه برای جعده فرستاد.

در آن زمان فرماندار مدینه سعید بن عاص بود. اما مروان بن حکم تلاش فراوان داشت تا شهادت امام حسن (ع) به دست او باشد تا بدین وسیله حاکم مدینه شود و برای این هدف پسرش عبدالملک را به شام فرستاد.

به هر حال واسطه‌ی میان شام و مدینه عبدالملک بن مروان و واسطه‌ی میان جعده و مروان کنیز عبدالله بن عمر بود که به خانه‌ی امام مجتبی (ع) رفت و آمد داشت.

سرانجام آن نامه و پول و وعده‌ای که بعدا معاویه به آن وفا نکرد، کار خود را کرد و جعده

[ صفحه ۱۴۲ ]

بعد از دریافت نامه قصرهای سلطنتی شام را با خانه‌های ساده‌ی مدینه سنجید و دلش پرپر زد. در آن روز بسیار گرم امام روزه بود. جعده افطار وی را حاضر کرد و سم را که در شیر ریخته بود پیش آن حضرت آورد. امام - سلام الله علیه - کمی میل فرمود و دردی شدید وجودش را فراگرفت و به جعده فرمود: ای دشمن خدا! مرا کشتی؛ خدا تو را بکشد! به خدا سوگند مثل مرا پیدا نخواهی کرد.

امام چهل روز بستری شد. سرانجام طبیعی که معالج حضرتش بود و هر روز امام را معاینه می‌کرد گفت: زهر روده‌هایش را پاره پاره کرده است. [۶۴] حاکم مدینه جریان را به شام گزارش داد و معاویه تأکید کرد که در صورت امکان حوادث روزانه را برای من بنویس و او به دستور معاویه عمل می‌کرد تا آنکه شهادت امام را اعلان نمود و معاویه مسرور شد و خود و یارانش به سجده‌ی شکر افتادند. [۶۵].

### انتشار خبر رحلت امام حسن و شادی معاویه

دمیری در حیات الحیوان آورده: وقتی معاویه از رحلت امام حسن باخبر شد مردم شام از کاخ سبز معاویه صدای الله اکبر شنیدند. مردم نیز به الله اکبر گفتن پرداختند. فاطمه دختر قریضه، همسر معاویه گفت: خدا چشمت را روشن کند! چه خبر است؟ گفت: حسن بن علی وفات کرده.

فاطمه گفت: بر مرگ فرزند فاطمه تکبیر می‌گویی؟! معاویه پاسخ داد: برای شماتت نگفتم، بلکه قلبم راحت شد. معاویه عبدالله بن عباس را که آن روز در شام بود خواست و گفت: ابن عباس! می‌دانی در خانواده‌ات چه اتفاقی افتاده است؟ گفت: نمی‌دانم ولی تو را مسرور می‌بینم. معاویه گفت: حسن وفات کرده. عبدالله سه بار گفت: خدا ابو محمد را رحمت کند! به خدا سوگند ای معاویه! قبر وی جای قبر تو را نگرفت و مرگ وی عمر تو را زیاد نمی‌کند. اگر این غم حسن به ما روی آورده، پیش از وی نیز در سوک امام متقین و خاتم النبیین مصیبت زده شده‌ایم. خداوند این مصیبت را جبران می‌کند و به این اشک پایان می‌بخشد. [۶۶].

[ صفحه ۱۴۴ ]

امام حسین (ع) برادرش را غسل داد و کفن نمود. جنازه را به مصلاهی رسول الله حمل کردند و حسین (ع) بر جنازه‌ی برادر نماز خواند و آن را به داخل مسجد بردند.

اینجا بود که مروان به حکم، حاکم مدینه، خود را به عایشه رسانید و گفت: چه نشسته‌ای که حسین می‌خواهد حسن را در روضه‌ی پیامبر دفن کند. عایشه سوار قاطری شده سریع خود را به محل اجتماع رسانید و وقیحانه گفت: از خانه‌ی من دور شوید. در کنار رسول الله دفن نخواهد شد. احترام او را نگاه دارید. [۶۷].

به گفته‌ی شیخ مفید در ارشاد، اضافه کرد: می‌خواهید کسی را که دوست ندارم به خانه‌ی من داخل کنید؟ [۶۸].

### عایشه و جواب ابن عباس

عبدالله بن عباس پیش رفت و به مروان گفت: داد زن! ما نمی‌خواهیم حسن را در جوار جدش دفن کنیم بلکه فقط می‌خواهیم تجدید عهد کنیم. ما او را در بقیع در کنار جدش فاطمه بنت اسد دفن خواهیم کرد زیرا خودش چنین وصیت کرده است و اگر وصیت می‌کرد که در جوار جدش دفن شود می‌دانستی که دست تو کوتاهتر از آن است که ما را بر گردانی. او خود به خدا و

رسول خدا و به حرمت قبر پیامبر بیش از شما آگاه است و از اینکه خرابی به آن وارد آید نگران

[ صفحه ۱۴۵ ]

است؛ چنانکه دیگران کردند و بی‌اذن به خانه‌اش وارد شدند.

سپس رو کرد به عایشه و گفت: وای بر تو! روزی بر قاطر و روزی بر شتر سوار شده و می‌خواهی نور خدا را خاموش کنی و با دوستان خدا بجنگی؟ برگرد. از آنچه بیم داشتی ایمن شدی و به آنچه می‌خواستی رسیدی. خداوند به این خانواده یاری خواهد فرمود، هر چند بعد از مدتی باشد. [۶۹].

امام حسین (ع) فرمود: به خدا سوگند اگر برادرم به حفظ خونها و اینکه در کنار جنازه‌اش ولو به قدر شاخ حجامت خون ریخته نشود وصیت نمی‌کرد، می‌دانستید که شمشیرهای خدا چگونه در بدنتان جای می‌گرفت. پیمان خدا را شکستید و شرطی که میان او و شما بود نادیده گرفتید.

### جنازه در بقیع دفن می‌شود

در این اثنا بود که جنازه‌ی امام حسن (ع) را تیرباران کردند. تا هفتاد تیر به جنازه‌ی مقدس امام اصابت کرد. [۷۰]. سرانجام جنازه را به طرف بقیع برده در کنار قبر فاطمه بنت اسد دفن کردند. امام حسین (ع) بسیار متأثر بود. داخل قبر شد و جنازه را به دست خود بر لحد گذاشت و صورت برادرش را به خاک سپرد و این اشعار را خواند:

الدهن رأسی ام اطیب محاسنی  
و رأسک معفور و انت سلیب

بکائی طویل و الدموع غزیره  
و انت بعید و المزار قریب

و محمد حنفیه نیز مرثیه خواند.

ثعلبه بن مالک گوید: کثرت جمعیت در تشییع جنازه به حدی بود که اگر از بالا سوزن می‌انداختی بر زمین نمی‌افتاد. [۷۱].

در بقیع چنان ازدحام شد که جمع کثیری در بیرون بقیع ایستادند. [۷۲].

بعد از پایان مراسم تدفین، امام حسین (ع) در کنار بقیع ایستاد و تشییع کنندگان به آن حضرت تسلیت می‌گفتند. این عمل از آن روز در میان اهل مدینه رسم شد. [۷۳].

[ صفحه ۱۴۶ ]

## اولاد امام حسن و حسن مثنی

### اشاره

در آغاز فصل گفته شد که اولاد امام مجتبی ۱۵ نفر بودند و نام مادرانشان گذشت. اول آنها که زید بن حسن بود شرح حال او بیان شد. او هیچ وقت دعوی مقام امامت نکرد.

امام حسن بن حسن معروف به حسن مثنی مردی جلیل و صاحب ورع بود. متولی صدقات امیرالمؤمنین بود؛ همچنان که زید متولی صدقات رسول الله (ص) بود. زمانی که حجاج بن یوسف امیر مدینه بود خواست عمر بن علی را در تولیت صدقات شریک کند اما قبول نکرد و گفت که این خلاف شرط وقف است. حجاج شدت عمل نشان داد و او مخفیانه پیش عبدالملک آمد و جریان را به عبدالملک رسانید. او به حسن بن حسن احترام کرد و گفت: حجاج حق ندارد چیزی خلاف شرط وقف را به تو تحمیل کند و به حجاج نامه نوشت و او را توبیخ نمود و به حسن صله‌ی نیکو داد و حسن با احترام شام را به قصد مدینه ترک کرد. او همان است که در کربلا حضور داشت و در میان شهدا مجروح افتاده بود. اسماء بن خارجه فرازی که از اقوام مادری حسن بود او را از میان اسیران بیرون آورد و عمر سعد او را به اسماء بن خارجه واگذار نمود. اسماء در کوفه او را مداوا کرد تا صحت یافت و سپس روانه‌ی مدینه شد. امام حسین قبل از او را مخیر کرده بود که بین دو دخترش فاطمه و سکینه یکی را به همسری بگیرد و او فاطمه را اختیار کرده بود. (یا در نقل صحیح، او خجالت کشید و امام حسین فاطمه را برای او اختیار نمود.) حسن در سی و پنج سالگی در مدینه وفات کرد و فاطمه بر قبر او خیمه‌ای برپا کرد و یک سال به سوگواری نشست. حسن مثنی سه پسر به نام عبدالله محض، ابراهیم غمر و حسن مثلث داشته و گویند دو دختر نیز به نامهای زینب و ام کلثوم هم داشته است.

فاطمه پس از حسن مثنی با عبدالله بن عثمان بن عفان ازدواج کرد. محمد دیباج از او بود که منصور او را کشت و بعد از عبدالله، عبدالرحمان بن ضحاک، حاکم مدینه از او خواستگاری کرد. این خانم او را رد کرد و او بنای مزاحمت و ناراحتی گذاشت. فاطمه شکوائیه‌ای به عبدالملک نوشت و عبدالملک، عبدالرحمان بن ضحاک را از حکومت مدینه عزل کرد و همه‌ی اموالش را مصادره کرد، به طوری که او سرانجام با فقر و سختی جان داد. [۷۴].

### عمر، قاسم و عبدالله

اما عمر، قاسم و عبدالله که مادرانشان در اول فصل معرفی شدند. این سه فرزند امام حسن (ع) در کربلا حضور داشتند و به گفته‌ی شیخ مفید هر سه در کربلا شهید شدند. لازم به ذکر است که غیر از این چهار برادر، یعنی حسن مثنی و عمر و قاسم و عبدالله، در کتب مقاتل از کسانی به عنوان فرزندان امام حسن که در کربلا حضور داشتند نام برده شده و گفته شده آنها ابوبکر، عبدالله، اصغر و احمد بودند و در شجاعت احمد گفته‌اند که در نبرد با لشکر یزید هفتاد نفر را به

[صفحه ۱۴۷]

جهنم فرستاد.

اما درباره‌ی عبدالرحمان بن حسن گفته شده که او همراه عموی خود به حج سفر کرد و در منزل «ابوا» زندگی را بدرود گفت. اما حسین بن حسن، گرچه او دارای فضیلت و شرافت است ولی درباره‌ی او ذکری و حدیثی نیامده، جز اینکه او ملقب به اثرم است و اثرم کسی را گویند که دندان جلو او از بالا افتاده یا یکی از چهار دندان جلو او شکسته باشد.

اما طلحة بن حسن که مردی بزرگوار بود و به وجود و سخا شهرت داشت، به طوری که او را طلحة الجود می‌گفتند و شخصی باعزت و بزرگوار بود.

اما دوازده نفر پسران امام حسن (ع) بودند که به اجمال ذکر شد.

اما از دختران امام حسن (ع) چند تن را که شوهر کرده‌اند نام می‌بریم. نخستین، ام‌حسن که با زید از یک مادر بود و با عبدالله زبیر العوام ازدواج کرد و بعد از کشته شدن او در مکه به دست حجاج بن یوسف - که در روز سوم جمادی‌الآخر سال ۷۳ هجری در داخل مسجدالحرام اتفاق افتاد و در آن روز عبدالله هفتاد و سه سال داشت [۷۵] - برادرش زید بن حسن او را به مدینه آورد.

دختر دوم امام حسن (ع) عبدالله است که در میان دختران امام در جلالت شأن ممتاز بود. او همسر امام زین‌العابدین (ع) بود و از آن حضرت چهار پسر آورد: امام محمد باقر (ع)، حسن، حسین، عبیدالله باهر، و جلالت شأن این بانو خواهد آمد.

دختر سوم امام حسن، ام‌سلمه است. به گفته‌ی بعضی از علما به نکاح عمر بن زین‌العابدین (ع) درآمد.

دختر چهارم رقیه است که او با عمر بن منذر بن زبیر العوام ازدواج کرد. بقیه‌ی دختران امام حسن از ازدواجشان در تاریخ سخنی به میان نیامده.

## نوادگان امام حسن

### اشاره

البته از پسران امام حسن (ع) جز حسین اثرم، عمر، زید و حسن مثنی هیچ کدام دارای اولاد نبودند و نسل آنها منقطع شد. از حسن مثنی و زید، فرزندزادگانی به جا مانده است. اکنون از اولاد زید بن حسن آغاز می‌کنیم:

همسر زید، لبابه دختر عبدالله بن عباس است. لبابه قبلاً همسر حضرت ابوالفضل العباس بن علی (ع) بوده و از زید دو فرزند آورد. حسن و نفیسه، که نفیسه با ولید بن عبدالملک ازدواج کرد.

منصور دوانقی به حسن بن زید حکومت مدینه و رساتیق را داد. او اول کسی بود از علویان که به طریقه‌ی بنی‌عباس لباس سیاه پوشید و پنج سال حاکم مدینه بود. بعد منصور او را زندانی

[ صفحه ۱۴۸ ]

کرد و اموال او را مصادره نمود. بعد از مرگ منصور، مهدی خلیفه شد و او را زندان آزاد کرد و اموال او را برگردانید تا آنکه در «حاجر» در راه مکه فوت کرد. برخی گفته‌اند تا زمان خلافت رشید زنده بوده و در هشتاد سالگی در گذشته است [۷۶] و او با بنی‌اعمام خود عبدالله محض و پسرانش محمد نفس زکیه و ابراهیم شهید باخمیری فاصله داشت، زیرا او در تشکیلات بنی‌عباس بود و اولاد حسن مثنی دور از بنی‌عباس بودند. برای حسن بن زید هفت پسر بدین شرح نقل کرده‌اند:

۱- ابو محمد قاسم بن حسن که مادرش ام‌سلمه دختر حسین اثرم بود. او چهار پسر و دو دختر داشت. وی در کنار بنی‌عباس با محمد نفس زکیه خصومت داشت.

۲- محمد بطحائی بن حسن که به سبب سکونت در محله‌ی بطحاء یا بطحان مدینه به بطحائی یا بطحانی شهرت یافته است. او فقیه بود و ابوالحسین علی بن الحسین اخی مسمعی داماد صاحب بن عباد از احفاد اوست.

۳- ابوطاهر زید بن حسن. زید دو پسر به نام طاهر و علی و یک دختر به نام ام‌عبدالله داشت که مادر آنها اسماء دختر ابراهیم

مخزومه است.

۴- اسحاق کویبی بن حسن. او را سه پسر بوده: حسن، حسین و هارون. نوه‌ی هارون به نام محمد بن جعفر بن هارون رافع بن لیث در شهر آمل زندانی و شهید شد که قبرش زیارتگاه است.

۵- ابراهیم بن حسین. او را پسری بود به نام ابراهیم و مادرش از سادات حسنی بود و پسر دیگرش از ام‌ولد. ابراهیم بن ابراهیم را دو پسر به نام محمد و حسن بود و محمد با سلمه دختر عبدالعظیم مدفون در ری ازدواج کرد و از او سه پسر آورد.

۶- عبدالله بن حسن که پنج پسر به نامهای علی، محمد، حسن، زید و اسحاق داشت. ابونصر بخارایی گوید: جز زید هیچ کدام دارای اولاد نبودند و زید شجاعترین مردم بود و با ابوالسرایا در خارج کوفه به خونخواهی امام حسین قیام کرده بود.

۷- ابومحمد اسماعیل بن حسن که او را جالب الحجاره می‌گفتند، سه پسر به نامهای حسن، علی و محمد داشت و محمد را چهار پسر بود به نامهای احمد، علی، اسماعیل و زید.

### داعی کبیر، امیر حسن بن زید

زید را دو پسر به نام امیر حسن ملقب به داعی کبیر و محمد، ملقب به داعی صغیر.

امیر حسن بن زید بن حسن بن زید بن حسن مجتبی؛ مادر او دختر عبدالله بن عبدالله اعرج بن حسین اصغر بن علی بن حسین (ع) است.

او در سال ۲۵۰ در طبرستان بر ضد بنی‌عباس خروج کرد و حکومتی تشکیل داد. سپس در سال ۲۷۰ وفات نمود. او از کشتن بزرگان و اشراف سادات استنکاف نداشت و مردی خونریز و

[ صفحه ۱۴۹ ]

ستیزجو بود و صاحب اولاد ذکور نبود. تنها از کنیزکی دختری آورد و قبل از ازدواج آن دختر، او از دنیا رفت.

### داعی صغیر

محمد بن زید بن حسن بن زید بن حسن مجتبی، بعد از فوت برادرش از سال ۲۷۱ در طبرستان سلطنت نمود و هفده سال و هفت ماه حکومت کرد و او در فضل و علم فحلی بود و در شجاعت و حسن اخلاق مورد ستایش علما، و پناهگاه ضعفا و بیچارگان بود. او برخلاف برادرش امیر حسن دارای فضیلت بود.

### فتوت داعی صغیر با مردی از قبیله‌ی بنی‌امیه

تفصیل این جریان در جلد اول ستاره‌های فضیلت تألیف اینجانب (صفحه‌ی ۱۵۱) بیان شده و اجمال آن این است که در روز عطای او، مرد ناشناسی درخواست عطا کرد. محمد داعی پرسید: شما از قبیله‌ی عبدمناف هستی؟ مرد گفت: از قبیله‌ی بنی‌امیه‌ام. نتیجه‌ی سؤال و جواب این شد که او از اولاد یزید بن معاویه است. اطرافیان داعی خواستند به او حمله کنند که داعی مانع شد و گفت: با قتل این مرد انتقام خون سیدالشهدا گرفته نمی‌شود و دلها تشفی پیدا نمی‌کند. اگر کسی به او متعرض شود مجازاتش خواهم کرد.

### محمد بن زید، تندیس جوانمردی



سپس به حضار گفت: گوش کنید و این قصه را بشنوید. پدرم برای من نقل کرد از پدرش محمد بن اسماعیل که: منصور خلیفه به زیارت حج رفته بود. در آنجا به او گوهری برای فروش عرضه داشتند. منصور با دیدن آن فهمید که متعلق است به یکی از فرزندان هشام بن عبدالملک که در شهر مکه سکونت دارد. اوست که آن را عرضه کرده. گفت: این گوهر در دست بنی هشام بود. شنیده‌ام از او به پسرش محمد رسیده. منصور به محمد بن یونس دستور داد که فردا بعد از نماز صبح همه‌ی درهای مسجدالحرام را می‌بندی و با شناسایی کامل افراد را بیرون می‌کشد تا محمد بن هشام را به دست آوری. محمد بن یونس طبق دستور عمل کرد و محمد بن هشام جریان را فهمید که منظور، دستگیری اوست. محمد بن زید که پدرش به دستور هشام به شهادت رسیده بود محمد بن هشام را وحشت زده دید و چون او را نمی‌شناخت از حال وی پرسید و پس از معارفه معلوم شد که او پسر قاتل پدرش زید شهید است. با این وصف به او تسلی داد و گفت: من تو را از این مهلکه می‌رهانم و نگران نباش که پدرت قاتل پدر من است؛ زیرا با کشتن تو خون پدرم گرفته نمی‌شود. اما باید در مقابل کارهای من تحمل کنی. گفت: اختیار با شماست. محمد بن زید عبا‌ی خود را به گردن او پیچید و کشان کشان او را پیش محمد بن یونس آورد. گفت این مرد

[ صفحه ۱۵۰ ]

شترهایش را به من کرایه داده بوده و الآن به کس دیگری اجاره داده. من از او طلبی دارم، دو مأمور همراه ما بفرست تا پیش قاضی برویم. حاجب منصور دو مأمور همراه آنها به پیش قاضی روانه کرد. وقتی بیرون آمدند محمد بن زید به محمد هشام گفت: اگر حاضر شدی حق مرا بدهی دیگر تو را پیش قاضی نمی‌برم. او هم قبول کرد. همین که محمد بن هشام خود را آزاد دید، محمد بن زید را بوسید و گفت: الله یعلم حیث یجعل رسالت؛ خدا آگاهتر است که رسالت خود را در کدام کسان قرار دهد. سپس جواهر نفیس را در اختیار محمد بن زید گذاشت و گفت: امروز هم مالم را و هم جانم را حفظ کردی. جانم به نفع من و این جواهر را قبول فرما. محمد بن زید گفت: ما در مقابل کار نیک چیزی قبول نمی‌کنیم. من نخواستم یک فاسق غاصب تو را بکشد و از خون پدرم چشم‌پوشی کردم و تو هر چه زودتر از شهر مکه بیرون برو و خود را نجات ده. بعد از بیان این ماجرا، داعی صغیر دستور داد: به این مرد اموی جایزه دهید و او را سالم به ری برسانید که خویشاوند او در آنجاست. [۷۷].

### اولاد حسن بن حسن

اولاد حسن بن حسن مجتبی در تاریخ زندگانی امام سجاد و امام باقر و امام صادق (ع) و امام موسی بن جعفر (ع) خواهد آمد، زیرا آنها در طول تاریخ با بنی‌امیه و بنی‌عباس مبارزه کردند و جنگیدند.

### پاورقی

[۱] اثرم از ماده ثرم کسی را گویند که یکی از دندانهای ثنایا، یعنی دندانهای جلو او شکسته باشد. (مجمع البحرین، جلد ۱، ص ۳۱۰).

[۲] ارشاد، ص ۱۷۶.

[۳] هنگامی که پسر مصطفی به داخل گودال نزول کرد خشکی و بی‌حاصلی آن را از بین برد و گیاهانش سبز شد.

- [۴] اگر چه زمین شخص زید را پوشانید و پنهان کرد اما در این مکان یک شخصیت معروف و وجود باسزاوت ظاهر شد. (ارشاد، ص ۱۷۷).
- [۵] ارشاد، ص ۱۷۸.
- [۶] بحار، ج ۴۳، ص ۲۹۴.
- [۷] همان.
- [۸] به بحار، ج ۴۳، صفحات ۲۹۱ و بعد رجوع شود.
- [۹] همان.
- [۱۰] بحار، ج ۷۸ ص ۲۷۸.
- [۱۱] مناقب، ج ۳، ص ۳۴.
- [۱۲] ارشاد، ص ۱۷۱.
- [۱۳] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۴.
- [۱۴] ارشاد، ص ۱۷۲ و شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۴۲.
- [۱۵] علل الشرایع، ج ۱، ص ۴۱۱، چاپ قم.
- [۱۶] خالد بن عرفطه مردی خبیث بود و در سال ۶۱ در کوفه در گذشته است (اسد الغابه، جلد ۲، ص ۸۷). عطاء بن سائب گوید: پدرم می گفت در مسجد کوفه علی (ع) در منبر بود که مردی وارد شد. گفت: یا امیرالمؤمنین! خالد بن عرفطه مرده. امام فرمود: به خدا سوگند او نمرده است. مرد دیگری وارد شد و خبر مرگ او را داد. باز امام (ع) فرمود: به خدا سوگند نمرده است. مرد سوم وارد شد و همان خبر را داد. باز امام فرمود: به خدا سوگند نمرده است و او نمی میرد تا اینکه با پرچم گمراهی که آن را به دست حبیب بن عمار داده است از این در یعنی باب فیل وارد این مسجد شود. در این اثنا مردی خود را به جلو منبر انداخت و گفت: یا علی! من حبیب بن عمار هستم و از شیعیان توام. امام فرمود: مطلب همان است که گفتم و در سال ۴۱ ه همان طور که امام فرموده بود (در حالی که پرچم در دست حبیب بن عمار بود) وارد مسجد شد (مقاتل الطالیین، ص ۷۱).
- [۱۷] همان.
- [۱۸] همان، ص ۶۸ و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۵.
- [۱۹] مروج الذهب، ج ۳، ص ۹.
- [۲۰] مقاتل الطالیین، ص ۷۲ و شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۴۹.
- [۲۱] مقاتل الطالیین، ص ۶۹ تا ۷۱.
- [۲۲] ارشاد، ص ۱۷۳ و مقاتل الطالیین، ص ۷۰.
- [۲۳] شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۵.
- [۲۴] فای عمل بیتی بعد ذلک، لا ام لک و الله الا دفنا دفنا.
- [۲۵] مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۱ و شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۱۲۹.
- [۲۶] شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۲۹ و ۳۰.
- [۲۷] لا تقتلوا الخوارج من بعدی فلیس من طلب الحق فاخطأ کمن طلب الباطل فادرکه. (همان، ص ۷۸).
- [۲۸] ان الحسن بن علی (ع) رأنی للخلافة اهلا و لم یر نفسه لها اهلا!.
- [۲۹] ان معاویة زغم لکم انی رأیته للخلافة اهلا و لم ار نفسی لها فکذب معاویة.

[۳۰] بحار، ج ۴۴، ص ۶۴ - ۶۲ با تلخیص.

[۳۱] احتجاج، ج ۲، ص ۲۸۲.

[۳۲] اشاره است به آیه‌ی ۹ سبأ: ان نشأ نخسف بهم الأرض او نسقط عليهم كسفا من السماء.

[۳۳] از این گفتار روشن است که پسر عثمان به قداست و مشروعیت جنگ بدر که به دستور رسول الله بود معتقد نیست و خون بت پرستان را محترم می‌شمارد و در حقیقت رسول الله را مجرم می‌داند. این ادعا را یزید بن معاویه هم در مجلس شام در ضمن اشعارش بیان کرد. در برخی از منابع، نخستین سخنگو عمرو بن عاص و آخرین سخنران عمر بن عثمان ذکر شده.

[۳۴] تا اینجا امام حسن (ع) ساکت بود.

[۳۵] کبود چشم.

[۳۶] منظور از فتح، فتح مکه است که در آن حضرت علی (ع) با رسول الله (ص)، مهاجر و انصار تجدید بیعت کرد و اهل مکه بیعت نمودند و بیعت رضوان در سال ششم هجرت در حدیبیه در زیر درختی انجام گرفت و هدف از این بیعت انسجام مسلمین و تقویت روحیه‌ی آنها بود و خداوند از این بیعت خشنود و راضی بود. آیه‌ی ۱۸ فتح، «لقد رضی الله عن المؤمنین یبایعونک تحت الشجره» نازل شد و از این جهت، به بیعت رضوان شهرت یافت و علی (ع) در این بیعت پیشقدم بود. (بحار، ج ۲۰، ص ۳۱۷ و ۳۷۷ و تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۶۶ و بعد).

[۳۷] منظور از فتح، فتح مکه است که در آن حضرت علی (ع) با رسول الله (ص)، مهاجر و انصار تجدید بیعت کرد و اهل مکه بیعت نمودند و بیعت رضوان در سال ششم هجرت در حدیبیه در زیر درختی انجام گرفت و هدف از این بیعت انسجام مسلمین و تقویت روحیه‌ی آنها بود و خداوند از این بیعت خشنود و راضی بود. آیه‌ی ۱۸ فتح، «لقد رضی الله عن المؤمنین یبایعونک تحت الشجره» نازل شد و از این جهت، به بیعت رضوان شهرت یافت و علی (ع) در این بیعت پیشقدم بود. (بحار، ج ۲۰، ص ۳۱۷ و ۳۷۷ و تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۶۶ و بعد).

[۳۸] غیر، شتری است که در سفر، احوال و ائقال بر پشت آن حمل می‌شود. (مجمع البحرین).

[۳۹] در این جمله‌ی حدیث اضطراب است، زیرا ابوسفیان و عینیة بن حصین در حنین مسلمان بودند ولو به صورت ظاهر و رسول الله به هر یک از این دو نفر صد شتر داد. البته برای تألیف قلوب که عینیة و عجزی از عجائر هوازن در اختیارش بود، برای او نیز از غنیمت سهمی گرفت. مگر اینکه بگوییم هر چند در ظاهر مسلمان بودند اما در باطن برضد پیامبر کار می‌کردند و به این دلیل لعن شدند. (بحار، پاورقی ص ۷۷).

[۴۰] معکوف از ماده‌ی عکف، به معنی منع از حرکت، و نگاه داشتن در یک محل است.

[۴۱] ولید بن عقبه در سال ۲۶ والی کوفه بود. نماز صبح را در حالی که مست بود چهار رکعت خواند و وقتی مردم کوفه به عثمان شکایت کردند، عثمان تازیانه به سوی علی انداخت و گفت حد را جاری کن. علی به پسرش حسن فرمود و او خودداری کرد و گفت: باید کسی که او را حاکم کرده خود مباشر حد شود. سپس علی (ع) به عبدالله بن جعفر فرمود و او هم از ترس عثمان خودداری کرد. علی تازیانه را گرفت و چهل تازیانه به ولید زد. (بحار، پاورقی ص ۸۱).

[۴۲] سجده / ۱۸.

[۴۳] حجرات / ۶.

[۴۴] صفوریه دهی است بین عکا و لجون از توابع اردن. یعنی پدرت از یهودیهای آنجا بود. (بحار، ص ۹۱).

[۴۵] جنگ جمل را به راه انداختند و جا داشت تا برای تصحیح عمل خود چنین ادعایی بکنند اما نتوانستند.

[۴۶] این جمله به طوری که مجلسی در شرح آن آورده دو معنی دارد: یکی آنکه تو از عقبه بزرگتری و یا اینکه عقبه در هنگام

ولادت تو در حد مرد نبود که تو از او باشی.

[۴۷] کتاب عایشه، ص ۶ - ۳.

[۴۸] نصر بن حجاج این ماجرا را چنین بیان کرده:

سئلت عتبه هياتة عرسه

بصداقة الهدلى من الحيانا

القاء معها فى الفراش فلم يكن

فحلا و امسك خشية النوان

لا تعتبن يا عتب نفسك حبها

ان النساء حباتل الشيطان

بحار، ج ۴۴، ص ۸۲.

[۴۹] اسراء / ۶۰.

[۵۰] احتجاج، ج ۲، ص ۴۱۶ - ۴۰۱ و بحار، ج ۴۴، ص ۷۰.

[۵۱] بحار، ج ۴۴، ص ۲۴۳ و اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۰.

[۵۲] جلاء العيون، ج ۱، ص ۲۹۸.

[۵۳] بحار، ج ۴۳، ص ۳۳۹؛ قاسم الله ما له مرتين حتى تصدق بفرد نعله. ابن نجیح گوید: امام حسن (ع) پیاده به حج رفت: و قسم ما له نصفين. باز علی بن جذعان گوید: خرج الحسن بن علی من ماله مرتين و قاسم الله ما له ثلاث مرات حتى كان ليعطى نعلا يمسك نعلا- و يعطى خفا و يمسك خفا (و این روایت را سبط بن جوزی در تذکره الخواص، ص ۱۱۲ و ابن صباغ در الفصول المهمه، ص ۱۳۸ آورده‌اند).

[۵۴] مناقب، ج ۴، ص ۱۴.

[۵۵] بحار، ج ۴۳، ص ۳۳۸.

[۵۶] صلح الحسن، ص ۲۸.

[۵۷] همان، ص ۳۱ و الفصول المهمه، ص ۱۵۹.

[۵۸] اشهد انك خليفة الله في ارضه. الله يعلم حيث يجعل رسالته. كنت انت و ابوك ابغض خلق الله الى و الآن أنت احب خلق الله الى.

[۵۹] منتهی الآمال، زندگانی امام حسن، و مناقب، ج ۴، ص ۱۹.

[۶۰] بحار، ج ۴۳، ص ۳۳۲.

[۶۱] همان.

[۶۲] الغدير، ج ۱۰، ص ۲۳۳.

[۶۳] مقاتل الطالبين، ص ۲۹.

[۶۴] الغدير، ج ۱۱، ص ۸.

[۶۵] الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۷۵.

[۶۶] حیات الحيوان، ج ۱، ص ۵۱ و الغدير، ج ۱۱، ص ۱۳؛ ظاهرا این شخص عبيدالله بن عباس باشد که از لشکر امام حسن گریخت و به معاویه ملحق شد و مادامی که امام حسن زنده بود دیگر برنگشت، نه عبدالله بن عباس که در هنگام رحلت امام حسن

(ع) در مدینه بود. محاجه‌ی او (فاطمه، دختر قریضه و همسر معاویه) با مروان، خاصه با عایشه و اشعار او بر عایشه مشهور است. این زن با خاندان وحی دشمنی شدید و عقده‌ی درونی داشت و در هر کار، بی‌پروا مداخله می‌کرد. همو بود که صراحتاً و بی‌باکانه به قتل عثمان حکم داد و گفت: اقتلوا نعتلاً- فقد کفر (نعتل به گفته‌ی صاحب تاج العروس، قاموس و النهایه، نام مرد یهودی ریش بلندی بود. البته معانی دیگر هم دارد).

۱- یعنی این یهودی خرفت را که کافر شده بکشید. این فرمان آمرانه و شجاعانه مانند شراره‌ی آتش، خرمن خشک عمر و عثمان را تباہ ساخت و چنین فرمانی در آن روز که عثمان بر سر قدرت بود، کار هر مردی نبود تا چه رسد به یک زن.

۲- دلیری و قدرت او و صلابت در صدور فرمان جنگ و فرمان اعدامها. گویی عواطف زنانه و زود تأثیری در او خلق نشده بود و او از این جهت یک مرد خونخوار بود. پس از شکستن پیمان بین آنها و عثمان بن حنیف، فرماندار علی (ع) که به سپاه او غلبه کردند، به گفته‌ی ابومخنف، عایشه فرمان داد همه‌ی نگهبانان خزائن بیت‌المال را در پیش چشم او مانند گوسفند سر بریدند و موی و ریش و سر فرماندار را کردند و گارد مخصوص فرماندار را از دم کشتند.

در جنگ سوم که با علی بود (زیرا جنگ اول و دوم با فرماندار علی انجام شده بود منتها فرماندهی را خود حضرت اداره می‌کرد)، سربازان عایشه مثل برگ خزان در اطراف شهر به زمین می‌ریختند و سرها مثل توپ می‌پرید و شکمها پاره می‌شد. دست و پا بود که به هوا می‌پرید و خون مثل سیل جریان داشت و شکمها با وضع فجیع پاره شده و تیرها مثل باران بر شتر و هودج فرود می‌آمد. به طوری که هودج و شتر به یک خارپشت تبدیل شده بود و فرمان حمله از قشون علی (ع)، و همه‌ی ستونها به سوی شتر عایشه بود. با همه‌ی این اوصاف، این زن خم به ابرو نمی‌آورد و پیوسته فرمان حمله می‌داد و ابدا اظهار ناراحتی و خستگی نمی‌کرد و هراس و وحشت به خود راه نمی‌داد. به طوری که علی (ع) بعد از جنگ، برادرش محمد بن ابوبکر را برای بررسی حال عایشه پیش او فرستاد و از وی پرسید چه ناراحتی دارید؟ گفت: هیچ ناراحتی ندارم و فقط یک تیر به من اصابت کرده و آن هم سطحی است. در هنگام پی کردن شتر چنان صدایی از این حیوان شنیده شد که جمعی از ترس لرزیدند اما این زن هیچ عکس‌العملی نشان نداد.

۳- مهم این است که پس از خاتمه‌ی جنگ، باز خانه‌ی او مرکز شیطنت و توطئه و پناهگاه ماجراجویان بود و عبدالله بن زبیر و مروان جزو آنها بودند و علی (ع) عبدالله بن عباس را پیش عایشه فرستاد که به مدینه برگردد و به وی اجازه‌ی ورود نداد. بالاخره عبدالله بدون اجازه وارد شد و فرمان حضرت را رسانید و عایشه با جرئت گفت: من علی را امیرالمؤمنین نمی‌شناسم و این در حالی بود که وی در دست علی مغلوب و در حکم یک اسیر بود و هر آن احتمال خطر تازه‌ای بر او بود.

سپس علی با دلدل قاطر مخصوص پیامبر (این قاطر به گفته‌ی صاحب سفینه البحار تا زمان محمد حنفیه زنده بود و حسن و حسین و محمد حنفیه بر او سوار شدند) به محل سکونت عایشه آمد و او را تویخ کرد و فرمود: عایشه! چرا سگهایت را در این خانه بسته‌ای و از من دوری نمی‌کنی و من می‌توانم یک به یک آنها را بیرون بکشم و گردن بزمنم، ولی خود نمی‌خواهم این کار را بکنم. سپس فرمود: عایشه! باید آماده‌ی حرکت باشی و به خانه‌ای که رسول خدا (ص) تو را به آنجا نشانیده برگردی و تا دم مرگ در آنجا باشی. علی (ع) این را بگفت و از آنجا بیرون رفت.

ابن‌اعثم می‌گوید: فردا امام حسن سفارش پدرش را برای عایشه آورد که همین‌الآن به مدینه حرکت کن والا دربارہ‌ی تو آنچه را که تو خود می‌دانی انجام خواهم داد. عایشه این سفارش را که شنید بی‌وقفه حرکت کرد. یکی از زنان از علت عجله پرسید. عایشه گفت: پیغمبر اختیار طلاق زنان خود را در اختیار علی (ع) گذاشته و آن را مقید به حیات خود نکرده است. بنابراین علی می‌تواند مرا طلاق دهد. آن وقت است که عنوان ام‌المؤمنین از من سلب شده و رسوای جهان می‌شوم (برای تفصیل این قضیه، به ج ۲ ترجمه‌ی فتوح ابن‌اعثم، ص ۳۳۹ رجوع شود)؛ آیه‌ی پنجم سوره‌ی تحریم در همین باره است.

۴- نفوذ عایشه در افکار و جاذبه او یکی از عجایب تاریخ است. قبیله‌ی ازد با وجود آنکه عزیزانشان طعمه‌ی جنگ شده بودند

پشکل شتر عایشه را به جای عطر می‌بوید و آن را از عطر مشک بهتر می‌دانستند: (بعر جمل امنا ریحه ریح مسک)؛ پشکل شتر مادر ما بویش از بوی مشک معطرتر است.

لشکریان عایشه با آنکه می‌دیدند که هر که افسار شتر را به دست می‌گیرد کشته می‌شود، مانند حلقه‌ی انگشتر، شتر را در میان گرفته بودند و مانند پروانه دور او پر می‌زدند.

وی با همان نفوذ و جاذبه‌ی گفتارش، قاضی بزرگ و متنفذ بصره، کعب بن سور را به میدان جنگ کشید و افسار شتر را به دست گرفت. فقط یک جمله به او گفت: یا کعب الست امک ولی علیک حق؛ ای کعب آیا من مادر تو نیستم و حق مادری به گردن تو ندارم؟

در لشکر عایشه برخلاف معمول و نظام جنگی، پرچی وجود نداشت و محور جنگ تنها شتر او بود. با وجود شتر، کشته شدن طلحه که از امرای ارشد بود و سقوط عبدالله بن زبیر و کشته شدن سایر فرماندهان و از همه مهمتر استعفای زبیر بن عوام که در حقیقت تحریم اعمال عایشه بود، کوچکترین اثری در روند جنگ نگذاشت.

عایشه و نفوذ گفتار

علی (ع) با آن قدرت بیان که خود را از خون عثمان تبرئه می‌کرد و شاهدان عینی هم به او کمک می‌کردند، مع الوصف هر وقت عایشه علی را به قتل عثمان متهم می‌کرد، افکار عمومی از او می‌پذیرفتند و دفاعیات علی (ع) را قبول نمی‌کردند. عمار یاسر که همه، وثاقت او را از رسول خدا (ص) به یاد داشتند، به عایشه گفت: تو بودی که فرمان قتل خلیفه را دادی (و انت امرت بقتل الامام) و دیگران هم به عایشه این اعتراضات را می‌کردند و همه‌ی مردم می‌شنیدند، اما عایشه با جذب‌ه‌ی گفتارش بر همه‌ی آنها فائق می‌آمد. وی در جهان زنی بی‌نظیر بود. در گفتار او سحر بود و باطل را حق و حق را باطل نشان می‌داد و کارهای متضاد خود را توجیه می‌کرد و به عوام می‌قبولانید.

عمار یاسر به او گفت: عایشه! همه‌ی این بادهای مخالف که گاهی از شرق به غرب و گاهی بالعکس می‌وزد و این غرش ابرهای سیاه و بارانهای گیج‌کننده از توست. این تو هستی که وحدت مسلمانان را به هم می‌زنی. فمناک الریاح و منک المطر؛ باد و باران توفنده همه از توست.

در زمان حیات پیامبر هر روز یک رنگ عوض می‌کرد و با همه‌ی زنان جنگ می‌کرد و صدها ناراحتی به وجود می‌آورد و گاهی سروصدا می‌کرد و اسرار را از محیط خانه به بیرون منتشر می‌نمود. همه‌ی زنان از دست او در اذیت و آزار بودند. به فاطمه (س) نیش می‌زد و شخص حضرت رسول (ص) را می‌رنجانید و علی (ع) را ناراحت می‌کرد. برای تفصیل جریان باید به کتب تاریخ و کتاب «نقش عایشه در تاریخ اسلام» تألیف سید مرتضی عسگری مراجعه فرمایید.

[۶۷] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۰۲.

[۶۸] ارشاد، ص ۱۷۵.

[۶۹] ارشاد، ص ۱۷۵ و این شعر را ابن عباس در آنجا خوانده:

تبغلت تجملت و لو عشت تفیلت

لك الثمن من التسع و فی الكل تصرفت.

[۷۰] مناقب، ج ۲، ص ۵۱.

[۷۱] حیات حسن، ج ۲، ص ۳۲.

[۷۲] همان.

[۷۳] دائرةالمعارف فرید وجدی، ج ۱، ص ۲۱، ذیل ماده‌ی یترب.

[۷۴] ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۲۸۲ و بعد.

[۷۵] کامل، ج ۴، ص ۳۵۶.

[۷۶] منتهی الآمال، اولاد و نوادگان امام حسن (ع).

[۷۷] ناسخ التواریخ، جلد اول، موسی بن جعفر، ص ۲۳۹

هر کسی را دل و جان از پی جانان نرود

تو مپندار که بیچاره پریشان نرود

خضر اگر وصل لب دوست بیابد نفسی

سالها در طلب چشمه‌ی حیوان نرود

اندر این شهر نه حیران جمال تو منم

کس نبینم که تو را بیند و حیران نرود

با وجود قد رخسار و خط و زلف تو دل

از پی سرو و گل و سنبل و ریحان نرود

نه مرا سخت بود بار فراق غم دوست

مشکل آن است که از پیش تو آسان نرود

آن که امروز نظر بر رخ زیبای تو کرد

از پی حور به فردا سوی رضوان نرود

من بیچاره نه گریان توام کسیت که او

لب خندان تو را بیند و گریان نرود

از سر کوی تو جای دگری پا نهم

تا مرا در طلبت عمر به پایان نرود.

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید

بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی

آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در

دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه

الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن

خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره

الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید / حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-(۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۹۰ IR



۵۳-۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

